كتاب جديدفارسي

كلاس هشتم



بنجاب كريكولم ايند شيكسك بك بورده لاجور

جمله حقوق بحق پنجاب كريكولم ايند فيكسٹ بك بورد، لا مورمحفوظ ہيں۔ تيار كردہ: پنجاب كريكولم ايند فيكسٹ بك بورد، لا مور

نظر ثانی شده قو می ریو پوکمیٹی وفاقی وزارت تعلیم حکومت یا کستان

مصنفین ڈاکٹرآ فاب اصغر میرزاهادی علی بیک (مرحوم) پروفیسر شجاعت حسین بخاری

مدي : دُاكْرُآ فاباعغر

تجدیدنظر و اضافات :

وُاكثرُآ فَيَابِ اصغر و وُاكثرُخالده آ فَيَابِ گران طباعت : خانم فَلْفته صابر .

كمينوزنگ : به تعاون خانه فر بنگ جمهوري اسلامي ايران-لا مور

ناشر: اولیس بکسنشر، لا ہور۔ مطبع: الرحیم آرٹ پریس، لا ہور تاریخ اشاعت ایڈیشن طباعت تعداد اشاعت قیت اکتوبر 2016ء اوّل دواز دھم 1000 50.00

فهرست

ذعا	1
سلام بر نبي مكرم	r
شكرنعمت	r
حكمت	۴
میازار مُوری که دانه کش است	٥
حضرت موسى و ميشك كمراه	1
عدل پيغمبراكرم صلى الله عليه واله وسلم	4
كم كُند صحبتِ بدان خردت	٨
حلال و حرام	9
حكايات سعدي	1 .
ضرب الامثال	1.1
ادب و بي ادبي	ir
لطايف	15
سگ طمع کار	10
در هتل (مكالمه)	۱۵
وطن	14
ميمهمان نوازي	14
حضرت عثمان غنى رضي الله تعالىٰ عنه	1 A

```
رُوباه و خُرُوس
           جُوجُهُ نافرمان
         لاك پُشتِ أحمق
               معيد قربان
حضرت على عليه السلام
               علم و هنر
هيچ چيز بدون مصلحت نيم
     احترام به پرچم ملّی
                              11
   در خياط خانه (مكالمه)
                              14
         باغبان نيكوكار
                              rA
         حضرت خديجة
         كتاب خانة كلاس
                              r.
                              ٣ı
              پندو نصائح
     فایده های صف بستن
            حافظ شيرازى
    پند <mark>عقاب</mark> به بچهٔ خویش
      كارِ خود به دست خود
           بفرماييد بخنديم
      باباي ملت (مكالمه)
                              14
     اتحاد مسلمانانِ جهان
             دوست نادان
    تاريخ پاكستان (مكالمه)
```

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدا وند بخشندهٔ مهربان

دعا

كريما بِبُخشاى برحالِ ما نداريم غير از توفرياد رس نگهدار ماراز راه خطا

که هستیم اسیر کمند هوا تویی عاصیان را خطا بخش و بس خطا در گذار و صوابم نما (سعدی)

خداوندا ، اکنون که یک سال بزرگ تر شده ام و بار دیگر به کلاس درس آمده ام ، از تو می خواهم که مسرا در پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک یاری کنی تا بد نیندیشم ، بد نگویم و بد نکنم.

از تو می خواهم که مرا در حفظ احترام آموزگار و پدر و مادرم راهنمایی کنی. از تو می خواهم که مرا یاری کنی تا نسبت به دوستانم مهربان باشم، محبت هایشان را هیچ وقت فراموش نکنم و خطاهایشان را نادیده بگیرم.

من ایس سال را با نام تو آغاز می کنم و یقین دارم که آن را به یاری تو و کوشش خود با موفقیت به پایان خواهم رساند.

فر هنگ

اسير: گرفتار

نداریم : بمنیس رکتے ہیں

خطا: گناه غلطي قصور

پندار: قروخال

بد نينديشم : من برانسوچون

ناديده بگيرم: مين چثم پيثي كرون

کریما: اےبزرگ

نگهدار: حفاظت فرما

هوا: هور، لا لچى، غير ضرورى خواهشات

نما: وكما

كردار: عمل

حفظ احترام : احرّام كولموظ ركهنا

موفقيت : كاميالي

به پایان خواهم رساند : مین انجام کو پیزاؤن گا

تمرين

١- پندار نيك ، گفتار نيك ، كردار نيك من صفت اورموصوف كي نشائدي كي -

٢- "اين سال " كى فتم كامركب ب_اس فتم كے تين مزيدم كبات بنايئے۔

٣- فارى مين ترجمه يجير

ا-میں چاہتا ہوں کہتم میری مدد کرو۔

٢- ميس تم لوگول كى مهرياني كونبيس بحولول گا_

٣- ميں دوستوں کی کوتا ہياں نظرا نداز کر ديتا ہوں۔

س- مجھے أميد ب كه خداكى مدد سكامياب موجاؤل گا۔

۵- میں بُراسوچنے ، بُرا کہنے اور بُر انّی کرنے سے بہت ڈرتا ہوں۔

سلام برنبي مكرم

مكرم در از آدم و دسل آدم به صورت موخر، به معنى مقدم طفيل وجود دو ايجاد عالم جمال دو آديده اسم اعظم درا خادم المرسلين نقش خادم كه روح الامين دريكي نيست محرم مراكشت زار امل سبز و خرم (جامى)

سلام علیک ای نبی مکرم سلام علیک ای زآباء علوی سلام علیک ای زآغاز فطرت سلام علیک ای زاسمای حسنی سلام علیک ای زاسمای حسنی سلام علیک ای به ملک رسالت سلام علیک ای شناسد به صد سر سلام علیک ای شناسد به صد سر

فرهنگ

کِشت زار : کیت عناصر اربعه : آگ، پانی، اوامشی جمال: حن ،خوبصورتي

امل: اميد، آرزو

اسمای حُسنی : نیک،نام،الله تعالی کے نام

تمرين

ا-اس نعت كوز باني ياد يجيمه

شكر نعمت

آورده اند که خواجه ای غلامی داشت ، کافی و خرد مند . روزی آن مرد با آن غلام هبه باغی رفت و در اثنای تماشای باغ به پالیزی رسید و حنظل باز کرده به دست غلام دادكه بخور. غلام پوست بازكرده به رغبت تمام تناول مي نمود. چنانچه خواجه هوس كرد.

مقداری از آن طلبید تا بخورد. همین که بچشید به غایت تلخ بود. گفت : ای غلام بدین تلخی چگونه به نشاط میخوری ؟ گفت ای خواجه! این حنظل تو به من دادی و از دست تـو بسيـار چـرب و شيـريـن خـورده ام ـ شرم داشتم كه به يك لقمه تلخ روي ترش کنم۔

> از دست تو صدشربت شیرین بچشیدم یک شربت تلخ را بچشم باك نباشد

خواجه را خوش آمد و گفت : چون شكر نعمت من ادا كردي ترا در بندگي نگذارم. آزادش كرد وانعام بسيار فرمود.

(اخلاق محسنی)

فرهنگ

يالييز: تربوز، ككرى اورخر بوز _ وغيره كا كهيت

باز کرده: کول کریاکات کر

تناول مي نمود: كمار باتما

همين که : جيے ي

به نشاط: خوثى _

كافى : باكفايت، لائق

حنظل: ایک کروا پیل

به رغبت تمام: برے ثوق ہے

خواجه هوس كرد: آقاكا جي مام

به غایت : بهت زیاده

چرب و شیرین : مرغن اور میشی (غذا کین) روی ترش کنم : مند بناول باك : خوف، پروا بندگی : غلای

در اثنای تماشای باغ : باغ کیسر کووران

تمرين

ا-فارى مين جواب ديجيـ

٢ - خواجه به غلام چه داد ؟

١- خواجه به كجارفت ؟

٤ - خواجه از غلام چه پرسيد ؟

٣- غلام چه کرد ؟

٥- غلام چه جواب داد ؟

٢- سبق مين جوشعرآ يا إلى كاتر جمد يجير

٣- فارى مين ترجمه يجيحيه

آ قا بہت خوش ہوااور کہنے لگا: ''تو نے حق ادا کردیا۔'' اب میں تھنے غلام نہیں رہنے دول گا۔اے بہت سا انعام دے کرآ زاد کردیا۔

٣- "بك لقسه " اور " صد شربت " مركبات عددى بين ـ ان بين " بك " اور " صد " عدد بين اور " لقسه " اور " صد " عدد بين اور " لقسه " اور " شربت " معدود ـ آپ ايسے پانچ مركب كھيے اور أصين جملوں بين استعال كيجي ـ - - خالي جمسين بر كيجے ـ - - خالي جمسين بر كيجے ـ

خواجه..... داشت..... روزی آن مرد به باغی به پالیزی و و بدست داد_

٢- عردمند ، هوس ، طلبيد ، نشاط اور بندگي كمتراوف الفاظ الهي -

حكمت

یکی از رؤسای یونان بر غلامی افتخار کرد. غلام گفت: اگر موجب افتخار تو جامه های فاخره است که خود را به آن آراسته ای ، این زینت در جامعه است نه در تو و اگر مرکوب چابک که بر آن سوار هستی ، آن کمال از آن اسب است ، نه از آن تو و اگر فضیلت پدران است ، صاحب آن فضیلت ایشانند نه تو و چون هیچ کدام از اسباب فضیلت از آن تو نیست اگر هر یک حق خود را باز خواهد ، پس تُرا چه شرف باشد ؟

فرهنگ

برغلامی: پیش فلامی ،ایک فلام کرامے جامه های فاخره: ثاندار کیڑے

چابک : چت وجالاک، تيزرقار

پدران : آباؤ اجداد

هيچ كدام : كوئياك

حكمت : دانائي

افتخار کرد: اس فرکیا مرکوب: سواری (گورژا) فضیلت: برتری صاحب: مالک شرف: بزرگی رؤسا: جمع رئیس،ایی

تمرين

ا- فاری میں جواب دیجیے۔

١-در نظر غلام موجب افتخار رئيس يوناني چه چيزها بود ؟

۲- غلام به رئیس یونانی چه گفت ؟
 ۳-آیا در نظر شما حق با رئیس یونانی بود یا با غلام ؟
 ۳-آیا لباس گرانقیمت می تواند موجب افتخار کسی باشد ؟
 ۵-آیا می توان فضلیت پدران ر ا فضیلت پسران دانست ؟

۲- اس حکایت میں " ازآن " تین باراستعال ہوا ہے۔اس کے مفہوم پرغور کیجیے اور مندرجہ ذیل شعر کا ترجمہ کیجے۔

" از صبحن خانه تا به لب بام ازآن من و ز بام خانه تا به ثريا ازان تو" ٣-واحد عجم اورجم عدا حد بناي :

رؤسا ، غلام ، جامه ها ، اسب ، پدران ، اسباب ، حق ۳-مندرجوز بل مرکبات میں سے مرکب اضافی اور مرکب توصفی کی نشاندی کیجے۔ رؤسای یونان ، موجب افتخار ، جامه های فاخره ، مرکوب چابک ، اسباب فضیلت

میازار موری که دانه کش است

چه خوش گفت فردوسی پاك زاد میازار موری كه دانه كش است مزن بر سر ناتوان دست زور گرفتم ز تو ناتوان تر بسی است

که رحمت برآن تربت پاک باد که جان دارد وجان شیرین خوش است که روزی در افتی به پایش چو مور تو انا تر از تو، هم آخر کسی است

خدارا برآن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

(سعدی شیرازی)

فرهنگ

میازار: آزارندے میازار: آزارندے

دانه کش : دانه اتهانے والی پاکزاد : نجیب، یاک قطرت

تربت: قبر جان شیرین: پاری جان

مزن : مت مار دوزی : کی روز

گرفتم: میں نے انا بخش، رحم

خلق : مخلوق خدا، لوگ آرام، چين

فردوسى : ايران كامشهورعالم شاعر، جس في شابنامه (قريباً ايك بزارسال يبلي) لكهاتها

در اُفتی به پایش: تواس کے پاؤں میں گر پڑے گا

تمرين

ا-مندرجه ذیل سوالات کے فاری میں جواب دیجے۔

_ ۱- فردوسي پاك زاد چه گفت ؟

۲- "رحمت بر آن تربت پاك باد" سعدى براى تربت چه كسى اين دعا كرده است ؟

٣- شعر دوم از كيست ؟

٣- شاعر چرا گفته است كه برسر ناتوان دست زور مزن ؟

٥- خدارا بركدام بنده بخشايش است ؟

٢-اس نظم كوز بانى ياد تيجياورا بنى كا بي ميس خوشخط لكھيے _

سا-آزار ، آزُردن ، آزُرده اور بسى آزار كاماده ايك بى ب-اس قلم بيس ساي چندالفاظ افتخاب يجيد اوران كيم ماده الفاظ كي -

٧- اس نظم ميں اسم فاعل اور حاصل مصدر کی نشا ند ہی سيجيـ

۵- " ميازار " اور " مزن " كيافعال بي ؟ ان كى كردان كيجيـ

٢-وحودش اور آسايشك " ش " مين فرق بتائي-

حضرت موسى (ع) و ميشك گمراه

روزی موسی^ع در آن وقت که پیش شعیب ع شبانی می کرد و هنوز وحی به وی نیامده بود، گوسفند آن را می چرانید. قضا را میشکی از گله جدا افتاد.موسی^ع خواست که اورا با رمه برد. میشک برمید و در صحرا افتاد و گوسفندان را نمی دید و از بد دلی می ترسید. موسی^ع در پی او همی دوید تا مقدار در فرسنگ . چندانی که میش خسته شد و از ماندگی بیفتاد.

موسی^ع در وی نگه کرد و رحمش آمد و گفت : ای بیچاره به چه می دویدی ؟ و برگرفتش و بر دوش نهادش و دو فرسنگ او را آورد تا به رمه برسانید.چون میش . مه را دید ، بطپید و به رمه آمد. ایزد تعالی فرشتگان را ندا کرد که دیدید. آن بنده من به آن میشک دهن بسته چه خلق کرد و بدان رنج که بکشید او را نیازرد و بر وی ببخشود و گفت : به عزت من که او را برکشم و کلیم خویش گردانم و پیغمبریش دهم و بدو کتاب فرستم و تا جهان باشد، از وی گویند.

(سياست نامه-نظام الملك طوي)

فرهنگ

میشک: نخیمُنی بھیر مه: گلہ

طپيد : بقرارموئي، محلي دهن بسته : بزبان

خلق كرد: اخلاق عيش آيا بركشم: بلندم يوفائز كرون كا

كليم: كلام (كفتكو) كرنے والا

شبانی می کرد: بھیر بریاں چراتے ہوئے

تمرين

ا-مندرجدذ مل سوالات کے فاری میں جواب دیجے۔

۱-پیش از پیغمبر شدن حضرت موسی (ع) چه کار می کرد ؟

۲- حضرت موسى (ع) در پي ميش چه قدر دويد ؟

٣- چون ميش خسته شد چه شد ؟

۲-حضرت موسى (ع) با ميش چه طور رفتار كرد ؟

۵-ایزد تعالی به فرشتگان چه گفت ۶

۲-شبانی کردن ، حدا افتادن ، حست شدن، نگاه کردن اور رنب کشیدن کوهل ماضی بعید کصورت این جملول میں استعال کیجیے۔

۳- مى كرد ،آمده بود، افتداد،برد اور گردانم كيافعال بين داوركونے صيغ بين دان كى كردائين مكمل كيجيد

٣-بر گرفتش نهادش اور پيغمبريش مين ميركي نشائدي يجياور بتائي كديدي ميرب ؟

عدل پيغمبر أكرم صلى الله عَلَيهِ وَالِهِ وَسَلَّم

آن وقت که پیغمبر علیه السلام با عموی خود ، ابوطالب ، به شام رفت، بُحیرای راهب او را بدید و علامتها یافت و ابوطالب را گفت : این پسر ، تراچه باشد ؟ گفت : فرزند. راهب گفت : برادر زاده گفت : برادر زاده من است، اما از فرزندان عزیز تر است.

بُحیراگفت: اگر بر وی چنین مهربانی ، او را به شام مَبْرکه همه جهودان و ترسایان شام او را دشمنند که پیغامبر خواهد بود. پس ابوطالب بازگشت و به مکه بازآمد در این وقت گویند نه ساله بود و دوازده نیز گویند و بار دوم که به شام رفت از بهر خدیجه به بازرگانی با میسره غلام خدیجه و بسیاری علامتها دیده میسره از پیغامبر و پیغامبر بیست و پنج ساله بود و چون باز آمد، اندر آن وقت بنای کعبه نو کردند. می خواستند که حجر اسود را بر رُکن کعبه نهند، خلاف کردند هر چهار قبیله که در مکه بودند، چون بنی هاشم و بنی امیه و بنی زهره و بنی مخزوم و هر کس خواست که حجر را ایشان برگیرند و بر رُکن نهند تا فخر ایشان را بود و اندر این گفتگوی همی بودند که پیغامبر(ع) از در مسجد در آمد، و اتفاق کرده بودند که هر چه آن کس حکم کند که از در مسجد در آید چنان کنند، پس گفتند محمدالامین آمد و تا وحی رسیدن او را محمد امین خواندندی، از وفا و امانت و راستی و همه ودیعتها پیش وی نهادندی و بر توسط او در همه حوادث خلاف نکردندی. چون پیغامبر سخن ایشان بشنید رداء باز گسترد و حجر را در میان رداء بنهاد. فرمود تا از هر قبیله گوشه ای برگیرند و همچنان کردند، چون بر رُکن رسیدند، پیغمبر حجر اسود را بر رُکن کعبه نهاد.

(ازمجمل التواريخ)

فرهنگ

برادر زاده : بختیجا

ترسا : عيمائي

بازرگانی : تجارت

حجر: پتر (جراسود)

حوادث : (حادثه کی جمع) واردات، آفات

نشاید : ایانیس موناحایے

جهود : يهودي

مهرباني : تومېريان ب

ركن: ستون، بنياد

وديعتها : امانتي

رداء: جادر

خلاف نه کویندی: (آپکارائےک) خلاف نہیں کرتے تھے

خلاف کردن : (انهول نے ایک دوسرے کی) مخالف کی از وفا و امانت و راستی : وفاءامانت اور کائی کی وجہ

تمرين

ا-مندرجدذ مل سوالات کے فاری میں جواب دیجے۔	
١ - يحيرا چون پيغمبر(ص) را ديد ابو طالب را چه گفت ؟	
٢- ابو طالب چه حواب دادند ؟	
۳- در بنای کعبه درمیان قبائل مکه چه اختلاف افتاد ۴	
٤ - آنحضرت (ص) را قبل از وحى رسيدن چه مي گفتند ؟	
٥-يراي رفع اختلاف پيغمبر اكرم (ص) چه كردند ؟	
۲- دیدی ، عواندندی ، برگیرند ، نهاد ، رسیدند کوجملول مین استعال کیجی-	
٢- نه ساله اور بيست و پنج ساله مركب عددى بين -آپايي بى پانچ مركب عددى بتاي -	4
٣-غالى جگه پر تيجيه-	
اگـر وي چنين او او بــه	
مبركه همه و و شام او را دشمنند كه	
خواهد بود_	
يس بازگشت و بازگشت و باز آمد گويند نه ساله بود	له بود و

صحبت بدان

خوپذیراست نفسِ انسانی تکیه برعهدناکسان نکنی سگ بگله وفا، به از ناکس بابدان کم نشین که درمانی طلب صحبت خسان نگنی که نگرده است خس وفا باکس

بَدبَد است از چه نیک دان باشد سَگ سَگ است از چه پاسبان باشد

(سنائی غزنوی)

فرهنگ

درماني: توعاج بوكرره جائكا

خسان : كمين اور ذليل لوك (واحد خس)

تكيه: مجروسا

كم نشين ، منشين : مت بيرُه

خو پذير : عادت قبول كر لين والا

ناكسان : ذليل اور كه ثيالوك (واحدناس)

بگاہ و فا: وفاکے وقت، وفاکے لحاظے

تمرين

ا-فاری میں جواب دیجیے۔

١ - شاعر از هم نشيني بدان چرا منع مي كند ؟

٢- شاعرچوا مي گويد كه بر عهد ناكسان تكيه نكنيد ؟

٣- " سَكَ سَكَ است از جه پاسبان باشد " يعني جه ؟

19
٢-اس تقم كونثر مين تبديل كرين-
٣- اس نظم مين اسائے صفت كى نشائد بى سيجھے۔
٣- خالى جگە پر تيجيے۔
۱ – بابدان نشین نشین ۲
٢- محو پذير نفس انساني _
٣-بديد از چه نيك باشد
٤- سَكَ سَكَ سَكَ از جه باشد.
۵-ایسے الفاظ بتاہیئے جن کے معنی مندرجہ ذیل الفاظ کے برعکس ہوں۔
بدان ، كم ، وفا ، نيك ،حسان ، پاسبان

حلال وحرام

حضرت پیغمبر گفت: هر که باك ندارد که مال از کجا به دست آرد حق تعالی باك ندارد که او را از کجا به دوزخ اندازد و گفت: عبادت ده جزو است نه جزو از آن طلب حلال است و هر که شب به خانه رود مانده از طلب حلال، آمرزیده خسید و بامداد که برخیزد حق تعالی از وی خوشنود بود و هر که مالی از حرام کسب کند، اگر به صدقه دهد، نپذیرند و اگر بنهد زاد وی بود تا دوزخ.

ابوبكر از دست غلامي شربتي خورد و آنگاه بدانست كه نه از وجه حلال است.انگشت بحلق بردتا قي كرد و بيم آن بود كه از رنج و سختي آن روح از وي جدا شود و گفت: خدايا! به تو پناهم ازان قدر كه در رگهاي من مانده و بيرون نيامده.

عبدالله بن عمر می گوید که اگر چندان نماز کنی که پشت کور شود و چندان روزه داری که چون موی باریک شوی ، سود ندارد و نپذیرند تا از حرام پرهیز نکنی. (کیمیای معادت)

فرهنگ

مانده : تحكاموا

نه: نو

خسيد: سوعًا

برخيزد: أَصُّا

کسب کند: عاصل کرنے کا

وجه حلال: طال كى كمائى

بتو پناهم : من تيري بي يناه ليتا مول

نپذیرند: قبول نیس کری گ

باك ندارد : وەنبىسۇرتاپ_

ده جزو: وس هے

آمر زيده : بخشاموا

بامداد : مح

خوشنود بود: خوش موگا

زاد : زاد راه

بيم: خوف،خدشه

کوز: کبری، کبرا

تمرين

. ا-فاری میں جواب دیجیے۔

١- پيغمبر" ما راجع به رزق حلال چه گفتند ؟

۲ – عبادت چند جزو است ؟

٣- طلب حلال جند جزو است ؟

٤ - حضرت ابوبكر چون بدانستند كه شربت از وجه حلال نيست چه كردند ؟

٥- براي آنكه نماز و روزه مورد قبول افتد، چه بايد كرد ؟

٢- بـاك نـداشتـن، بـدسـت آوردن، خـوشنود بودن، كسب كردن، حدا شدن، بيرون آمدن

اور برهيز كردن كوفعل حال كي صورت مين جملول مين استعال يجيه

٣-مندرجه ذيل افعال كوفعل مجهول مين تبديل يجيح-

بدست آرد ، به دو زخ اندازد ، کسب کند ، دانست ، آمُرزید

٣-ان الفاظ كاضداد بتائي-

باك ،دوزخ، حلال، شب، رنج، سحتى، سود

حكايات سعدي"

موجب تندرستي

یکی از ملوك عجم طبیبی حاذق را به خدمت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم فرستاد .سالی چند در دیار عرب بود، كسی پیش وی نیامد و معالَجتی از وی در نخو است. پیش پیغمبر آمد و رگل كرد كه این بنده را برای معالجت اصحاب به خدمت فرستاده اند. در این مدت كسی التفاتی نكرد . تا خدمتی كه بر بنده معین است، بجا آورم . رسول علیه السلام گفت این طانفه را طریقی است كه تا اشتها غالب نشود، نخورند و هنوز اشتها باقی بود كه دست از طعام بدارند. حكیم گفت . همین است موجب تندرستی . پس زمین ببوسید و برفت.

شكرخدا

پارسایی را دیدم که زخم پلنگ داشت و به هیچ دارو به نمی شد. مدتبها در آن رنجور بود و شکر خدای عزوجل علی الدوام گفتی. پرسیدندش که شکرچه می گویی ؟ گفت: شکر آنکه به مصیبتی گرفتارم، نه به معصیتی. بلی ، مردان خدا مصیبت را بر معصیت اختیار کنند.

هنروسيم وزر

حکیمی پسران را پند همی داد که هنر آموزید که مُلک و دولت دنیا اعتبار را نشاید و سیم و زر در محلِ خطر است ، اما هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده. اگر هنر مند از دولت بیفتد، غم نباشد که هنر در نقس خود دولت است. هر گجا که رود قدر بیند و در صدر نشیند و بی هنر لقمه چیند و سختی بیند.

فرهنگ

مُلُوك : جمع ملك، بادشاه طبيبي حاذق : ايك ابركيم

ديار : (واركى جمع) ملك علاجت : علاج

التفات : توجه مقرر

اشتها : خوابش ، بعوك ييا

دارو رنجور : يار • على الدوام : بميشه

عزوجل: بزرگ وبرت معصیت: گناه

مردان خدا: الله تعالى كے نيك بندے در نفس خود: افي ذات ميں

اختیار کنند: افتیارکت یں، ترج ویے ہیں قدر بیند: اس کی عزت ہوگ

دست از طعام بدارند: کمانے عاتمروک لیتے ہیں

اعتبار را نشاید: مجروے کا بل نیں چشمه زاینده: تق کرنے والا چشہ

از دولت بیفتد : دولت عروجائ غریب بوجائے

در صدر نشیند : مرکزی جگه پربینه گا

لقمه چيند: (گرے پڑے) نوالے چے گا

زمين ببوسيد: (قديم ايراني وستورك مطابق) زمين كوچوم كرسلام كيا

تمرين

ا-فارى ميں جواب ديجيے۔

۱ - طبیبی حاذق را، که بخدمت حضرت محمد گرستاد ؟

٢ - طبيب پيش پيغمبر" جه گله كرد ؟

٣- آنحضرت چه فرمودند ؟

٤ - پارسا چه گفت ؟

٥ - حكيم پسران را چه پند مي داد ؟

٢- "اين بنده" اور "اين طايفه" كييم كب بي؟ان كاجزاك تام لكي اور پائي مثاليس لكه كرانيس جلول من استعال يجيد

ضرب الامثال

از كوزه هممان برون تراودكه در أوست بـزرگـي بــه عـقــل اســت نــه بــه ســال جايسي كه نمك خوري نمكدان مشكن چرا عاقل كندكاري كه باز آرد پشيماني

چومی بینی که نا بینا و چاه است اگرخاموش بنشینی گناه است خشت اول چون نهدمعمارگج تائسریامی رود دیسوار کج

آن راكه حساب پاك است از محاسب هه باك است در نومیدی بسی اُمیداست پایان شب سیه سفیداست

سالى كـ بنگوست از بهارش پيدا است عاقبت جوينده يابنده بود تونیکی می کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز قطره قطره جمع گردد و انگهی دریا شود مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد مسرد آخسر بيسن مبارك بسنده ايسست

اقتضای طبیعتیش این است

نيش عقرب نه از ره كين است

(اقتباس از فاری و دستور، وزارت آموزش ویرورش ایران)

فرهنگ

تراود: مي سال: سال عر

مشكن : مت تور باك : خوف

چاه : كوال ، گرها خشت : اينك

يايان : آخر، فاتم نكو : اچما

پیداست : ظاہر ہے عاقبت : آخرکار

جوينده : وُهوتُدُ نِه والا

دجله: عراق كامشهوروريا، يهال محض دريامراد بها ايزد: خدا

وانگهی : تب ، پر مانپ کا ڈسا ہوا

ريسمان: ري نيش عقرب: مجموكا و ك

كين : كينه ، وشنى

شريا: آسان برسات ستارول كاجمرمث جوانتهائى بلندير موتاب_

تمرين

ا-فارى مين جواب ديجيـ

۱- " از كوزه همان برون تراود كه در أوست "، يعني چه ؟

۲ - چرا انسان از بي ادبان ادب مي آموزد ؟

٣- در شعر " درنا اميدي بسي أميد است " پايان شب سيه سفيد است "

شاعر نا أميدى و أميد را به چه چيز تشبيه كرده است ؟
٤- " عاقبت جوينده يا بنده بود " يعنى چه ؟
٢- تمام ضرب الامثال كوز بانى ياد يجيد٣- اس سبق مين اسم فاعل، اسم مفعول اور حاصل مصدر كى نشا ندى يجيد-

ادب و بي ادبي

بی ادب محروم ماند از فضلِ رب بلکه آتش در همه آفاق زد آن زبیباکی وگستاخی است هم و زادب معصوم و پاك آمد ملک

از خدا جوییم توفیق ادب بی ادب تنها نه خود را داشت بد هرچه آیدبر تو از ظلمات غم از ادب پُر نور گشت است این فلک

هركه گستاخي كنداندر طريق گـردداندر وادي حيرت غريق

(مولاناروم)

فرهنگ

آفاق: جمع افق، كناره، آسان، يهال برتمام دنيامراد - ظلمات: ظلمت كى جمع، تاريكيال

از ادب : اوب کی وجہ ے اور ادب : اوب کی وجہ ے

ملك : فرشة گستاخي : الاولى

طريق :راسته،راه راست،صراطمتقيم

آتش زد: اس في گادى مراد باس فتنه وفساد برياكيا ـ

تمرين

ا-فارى ميں جواب ديجي_

۱ - ما از خدا چه مي جوييم ؟

٢ - بي ادب از چه محروم ماند ؟

٣- عاقبت كارِ كسى كه در راهِ راست گستاخي مي كند چه مي شود ؟

۲- توفیق ادب حسنن، محروم ماندن ، آتش زدن اور گستاحی کردن کوفعل ماضی قریب کی صورت میں جملوں میں استعمال کیجیے۔

٢-واحدے جع اور جع ہوا حدیثائے۔

ادب، بى ادب، رب، آفاق، ظلمات، فلك

٣-مندرجه ذيل افعال كي شناخت سيجياوران كوجملوں ميں استعال سيجيمه

جوييم ، ماند ،كند ، داشت ، آيد.

لطائف

طبيبي نادِم

طبیبی را دیدند که هرگاه به گورستان رسیدی رداه بر سرکشیدی. سبب آن را سوال کردند. گفت : از مردگان این گورستان شرم می دارم که بر هر که می گذرم ، ضربت من خورده است و در هر که می نگرم از شربت من مُرده است.

بگذار که پاکیزه بمیرم

بیماری مشرف بر مرگ بود. شخصی که از دهانش بوی نا خوش می آمد بر بالینش نشسته بود، سر به نزدیک وی می برد و تلقین شهادت می کرد و در رویش نفس می زد. هر چند بیمار روی خود می تافت وی بیشتر الحاح می کرد و سر نزدیک تر می برد. چون بیمار تنگ آمد، گفت: ای عزیز نمی گذاری که پاکیزه و خوش بمیرم یا می خواهی مرگ مرا به هر چه نا پاك و نا خوشتر است بیالایی.

(بہارستان جای)

فرهنگ

رداء : عادر

بالين : سرهانا

روى مى تافت : مندمورر باتفا

نا خوشتر: زياده برا

گورستان : قبرستان

مشرف بر مرگ بود : قریب مرگ ^ا

بوى ناخوش: ناخوشگواربو،بدبو

بيشتر الحاح مي كرد: اورزياده اصراركررباتها

در رویش نفس می زد: اس کے مند کی طرف مند کرکے سانس لے رہاتھا، پھونک مارر ہاتھا۔ نمی گذاری که پاکیزه و خوش بمیرم: کیا تو مجھے پاک وصاف اور خوش خوش نہیں مرنے دے گا؟

> تلقین شہادت می کرد: کلمشهاوت پڑھنے کی تلقین کررہاتھا ضربت من خوردہ است: میری چوٹ کھائے ہوئے ہے

تمرين

ا-فارى مين جواب ديجير

۱ - طبیب هر وقت که به گورستان می رسید، چه می کرد ؟

٢ - طبيب جرا از مردگان آن گورستان خحالت مي كشيد ؟

٣- شخصي كه از دهانش بوي تا خوش مي آمد، بر بالين بيمار چه مي كرد ؟

٤ - جرا بيمار از تلقين شهادت روى مي گردانيد ؟

٥- چون بيمار به تنگ آمد ، چه گفت ؟

۲- " بسر هسر که مسی گذرم ، ضربت مسن محورده است و در هسر که می نگرم از شربت من مرده است " اس عبارت بی بیم قافیراوریم وزن الفاظ کی نشان دهی کیجید

٣-بيشتر ، نزديك تر اور حوش تر صفت كي كون ي من ؟

٣-خالى جگەرىركىي_

۱-بیـمـاری...... بـودـ شـخـصی کـه مـی آمـد...... نشستــه بـودـ سر به نزدیك وی...... و....... شهادت می کرد و در....... نفس......

سگ طمع کار

سكى استخواني به دست آورد. آن را بدهان گرفت، تا به لانهٔ خود ببرد و بخورد. در راه از جوی آبی گذشت. وقتی که صورت خود را در آب دیده خیال کرد، سگی در آب است و او هم استخوانی در دهان دارد. طمع کردو خواست آن استخوان را هم برباید.

اما همين كه دهان باز كرد ، استخوانش از دهانش افتاد و آب آن را برد و به واسطه طمع روزی خود را از دست داد.

(کتاب فارسی ، دوم دبستان سازمان کتابهای درسی ایران)

فر هنگ

طمع كار: لالي

لانه: مُحكانه (جانوركا)

طمع كرد: ال فاللي كيا

استخواني : ايك لرى

جوی آبی : ایکندی

ا-فارى مين جواب ويجير

۱ - مگ جه بدست آورد ؟

۲-در راه از کجا گذشت ؟

٣- وقتي صورت خو د را در آب ديد ؟ چه خيال کرد ؟

٤ - وقتى دهانش را باز كرد ، چه شد ؟

٥- آيا طمع صفت خوبي است ٩

۲-اس داستان کوآسان فاری میں کھیے۔

س-" سگی " میں جو " ی " ہے، اس کے معنی ہیں " ایک"۔ اس سبق میں ان الفاظ کی نشان وھی کیچے۔ جن میں حرف " ی " ایک کے معنی میں آیا ہے۔

سم- بدست آوردن ، بدهان گرفتن، خیال کردن، باز کردن اور از دست دادن کوهل متعقبل کی صورت میں اسیے جملوں میں استعال کیجیے۔

۵-فاری میں ترجمہ کریں۔

ا-يس ايك بل سے كزرا_

۲-اس نے آئینے میں اپنی صورت دیکھی۔

٣- انہوں نے خیال کیا کہ آج چھٹی ہے۔

۴- آپ نے بڑااچھاموقع ہاتھ ہے گنوادیا۔

۵-بیدکان مبح آٹھ بچھلتی ہے۔

۲- گرفتن، گذشتن، آمدن، حواستن اور ربودن مصدرے مضارع بنایے اوران کوجملوں میں استعال یجے۔

در هتل (مكالمه)

(آقای سلیم همراه با پسر دوازده ساله خود نعیم وارد یک هتل اسلام آباد می شود) آقای سلیم : سلام آقای مدیر !

مدير هتل : سلام آقا جان ـ خوش آمديد ، بفرماييد ؟

آقای سلیم : من یک اتاق دو نفره می خواهم .

مدير هتل : اين روز ها در هتل ما خيلي شلوغ است . خوش بختانه همين الان يک اتاق دو نفره درطبقه سوم خالي شده است.

آقاي سليم : فرق نمي كند ، فقط مي خواهم اتاق خوب و پاك و تميز باشد.

مديرهتل : مطمئن باشيد كه اتاق هاى ما خيلى پاك و تميز و از هر لحاظ مجهز اند. اگر مى خواهيد مى توانيد اول اتاق را ببينيد و بعداً تصميم بگيريد.

آقای سلیم : احتیاج ندارد. من به گفته شما اطمینان دارم.

مدير هتل : هر طور ميل شما است. لطفاً اين فرم را پُر كنيد.

آقای سلیم : چشم (فرم را می گیرد و در آن نام ، تابعیت ، شغل ، نشانی دانمی ومنظور از مسافرت خود را می نویسد)

مدیر هتل : ببخشید آقای سلیم، شما در این جا چند روز اقامت می فرمایید؟
آقای سلیم : ما از لاهور آمده ایم و عازم کوه مری هستیم. من به پسرم قول داده
بودم که اگر او در امتحان کلاس هفتم شاگرد اول شد، او را برای گردش راولپندی
اسلام آباد، مری و ایوبیه می برم. فعلاً دو روز این جا می مانیم و موقع بازگشت
اگر لازم باشد، یک روز دیگر توقف می کنیم.

مدير هتل : بفرماييد كليد اناق شماره ٢٥٨ - اميدوارم در اين هتل به شما خوش بگزرد.

آقاى سليم : متشكرم ، شب بخير

مدير هتل: شب شما خوش

گارسُن : بفرماييد ، چه ميل داريد ؟

آقای سلیم : (در حالی که صورت غذا نگاه می کند) پسر جان ، شما چه می خورید ؟ نعیم : پدر جان! من پلو با ماست و شامی می خورم.

آقای سلیم : آقای گارسُن، برای من خورشت مرغ و برای پسرم یک بشقاب پلو و یک پرس شامی بیاورید ضمناً ماست و سالاد هم بیاورید.

گارسُن : اطاعت مي شود.

نعیم : (در حال غذا خوردن) به به ! این کباب چقدر خوش مزه است. پدر جان شما میل نمی فرمایید ؟

آقای سلیم : نخیر عزیزم ، نوش جان

(پس از صرف غذا)

آقاي سليم : (با صداي بلند) آقاي گارسُن الطفأ صورت حساب بياوريد

گارسُن: بفرمایید، صورت حساب.

آقای سلیم : این هم ۲۰۰ روپیه ، ۱۸۰ روپیه مال غذا و ۲۰ روپیه انعام شما.

گارسُن : متشكرم ، خيلي ممنونم.

آقاى سليم : خدا حافظ

گارسُن : شب بخير ـ

(وكترآ فآب اصغر)

فرهنگ

اتناق دو نفره : دوبسر ول والا كمره

شلوغ: ججوم،رش

همين آلان : بالكل انجي

فقط: صرف

از هو لحاظ مجهز: برطرح يآرات

میل: مرضی

فرم : قارم

شغل: پیشہ

منظور از مسافرت : مركامقعد

شاگرد اول شد : اول (آیا)

فعلاً : في الحال، سروست

توقف می کنیم : رُکیں گے

شماره: تمبر

چه میل دارید ؟ : کیاکھاناپندکریں گے

پلو: پلاؤ

شامى : شامى كباب

پرس: سيٺ

ضمنا : ال كماته

آقای مدیر: میخرصاحب

اين روز ها : ان ونول

خوش بختانه : خوش متى _

طبقه سوم: تيزى منزل

پاك و تميز : صاف تقرا

تصميم بگيريد: فيملكر ليج

لطفاً: براه مبرياني

تابعيت : قوميت، شريت

نشانی دائمی : ستقل یا

ببخشيد: معاف يجياً

گردش : سر

موقع بازگشت : والسي كوقت

بفرماييد: ليجي، فرمائي وغيره

گارىسن : بىرا ، بىش خدمت

صورت غذا: كمانولك فيرست

ماست : وهي

بشقاب: پليث

خورشت مرغ كامالن

خوش مزه : لذيز

اينهم: يرب

سالاد : سلاد

صورت حساب: بل

انعام شما: آپکی بخش

وطن

گرامی همچو جان دارم وطن را وفادار و فدا کارم وطن را پناه خویش پندارم وطن را جدا از خویش نگذارم وطن را من از جان بیشتر یارم وطن را بجان و دل پرستاری وطن را به مهر و الفتش سرشار هستم مرا پرورد چون مادر در آغوش نگردد تا جدا از تن روانم بود میهن پرستی شیوه من

چو مردان سربکف آیم به میدان هر آن وقتی که در کارم وطن را

(ضاه محرضاء)

فرهنگ

گرامی : محترم

مهر: محبت

فداكار : قرباني دين والا

پوستارم : شي خادم ہول

جان : روح ،زندگی

سرشار: لبالب برابوا، دبوش

آغوش: گور

يرورد: اس فيالايوسا، يروان چرهايا

نگردد: نيس موگ

پندارم: می محصابون

روانم: میری روح

تن: جم، بدن

بود: موگی

نگذارم: نہیں چوڑوں گانہیں ہونے دول گا

شديوه: ميراشعار، پيشه

ميهن پرستى : وطن پرى

سربكف آيم: ﴿ المِصْلِي رِدَكُ رُآ وَلَ كَا

مود: جواثمرو

در کارم وطن را: وطن کودرکار مول گا

من از جان بیشتر یارم وطن را: میں وطن کازندگی سے (بھی) زیادہ دوست ہول، میں وطن کو اپنی جان سے بردھ کرعزیز رکھتا ہوں

تمرين

ا- يظم زباني ياد يجير

٢- الفتش، فداكارم ، پندارم ، نگذارم ، يارم اور كارم ين " ضائر " كانثا تدي يجياوران كى قتمين بتايي-

٣- پرستار اور فدا كار " اسم فاعل تركيبى" بير ايسے چنداوراسم فاعل تركيبى بتا يئے۔ ٣- اس نقم كِتمام اشعار كوئٹر بيس تبديل تجھے۔

۵- حان ، دل ، الفت ، وفادار ، تن ، روان ، بيشتر ، يار اور ميهن كيممعى القاظ بتايي-

ميهمان نوازي

یکی از خلفای بنی عباس به سفری می رفت. اند ك اندك باران در راه ، آغاز باریدن كرد. از دور خیمه ای نمودار شد، به طرف آن خیمه رفت، غلامی همراه اوبود. چون به نزدیک خیمه رسیدند، صاحب خیمه استقبال كرد، پای افزار ستاند و آب آورد تا دست و پای را شستند ، از زن پرسید چیزی هست كه برای این بزرگ از آن شام فراهم كنیم؟ گفت : چیزی نیست جز آن بزكه پسرت را شیر می دهد. گفت : برو بزر ابیاور تا بسمل كنم . زن گفت : اگر چنین كنیم ، پسرك از بی شیری هلاك برو بزر ابیاور تا بسمل كنم . زن گفت : اگر چنین كنیم ، پسرك از بی شیری هلاك

مردگفت: راست است ، اما من عار دارم که میهمان امشب بی شام بخسپد. خدای بزرگ این طفلک را بی روزی نگذارد. زن رفت و بُنز را از چراگاه آورد و مرد بُز را ذَبح کرد و زن آن را پخت و پیش آورد تا خوردند و نماز خفتن کردند و خفتند.

چون بامداد برخاستند و نماز بامداد کردند. خلیفه آهسته از غلام پرسید که چند دینار داری؟ گفت: پانصد دینار، گفت: برو بدین مرد صاحب خیمه ده تا برگ خویش سازد. غلام گفت: ای خداوند بهای بز دیناری نباشد. یکی دو سه دینار به او ده که مرد ترانشناسد. گفت: اگر او مرانشناسد، من که خود را می شناسم. ده که مرد ترانشناسد. گفت: اگر او مرانشناسد، من که خود را می شناسم. او با وجود درویشی خود از همان بز که داشت بگذشت، اگر پانصد دینار به او دهم هنوز عشر مال خود را بدو نداده باشم، پس او را بر من ترجیح باشد. ای غلام، برو و پانصد دینار بدو داد و پانصد دینار بدو داد و معذرت خواه او پانصد دینار بدو داد و معذرت خواست.

فرهنگ

خلفای بنی عباس : عمای فائدان کے فلفاء جن کاسلدنب آنخفرت اللے کے بچا معزت عماس مالاتھا۔

صاحب خيمه : خيم كاما لك اندك اندك : آستر ستر استر الله وري تهوري

ياى افزار : جوتا ستاند : لياليني اتروايا

شام: رات كاكمانا بسمل كنم: فري كرول

پسرك : چونابيا من عارد ارم : مجهشم آتى ب

نماز خفتن کردند: انبول نےعشاء کی نماز بڑھی نماز بامداد: فجر کی نماز

خداوند: آقا درویشی: مفلی

بهای بز: بکری کی قیت عشر: وسوال حصه

ترجيح : برزى

تمرين

ا-فارى ميں جواب ديجيـ

۱- چرا یکی از خلفای بنی عباس به خیمه ای پناه برد ؟

٢- صاحب خيمه جه كار كرد ؟

٣- صاحب خيمه چگونه براي ميهمان شام فراهم كرد ؟

٤ - غلام به خليفه چه پيش نهاد كرد ؟

٥ - خليفه به غلام چه جواب داد ؟

٢- بسرك اور طفلك كياسم بير؟ ايم يافي اسم لكوكرجملول مي استعال يجير-

كيم كب ين؟ اي يافي مركب لكه كراي جملول مين	٣-" پــانـصـد دينـار " اور " ســه ديـنـار " `
	استعال سيحييه
	٣-غالى جگە پركريں۔

راست اما غار دارم كه امشب يي بخسپد	
عدای این این را بسی روز ی نگذارد . زن رفت از	
آورد و مرد ذبح کرد ـ و زن آن را و و	
تا خوردند كردند و چون برخاستند و كردند_	

حضرت عثمان غني

حضرت عشمان بن عفان سِتومين خليفة حضرت رسول مقبول بودند ايشان شش سال بعد از واقعه اصحاب فيل متولد شدند. سي ساله بودند كه مشرف به اسلام شدند. كمي بعداز آن حضرت پيغمبر دختر خود حضرت رقية را به زوجيت ايشان دادند. اول با همسرِ خود به حبشه و بعد به مدينه هجرت كردند. گويا جزو نخستين کسانی بودند که در راه خدا هجرت کردند. آن ده صحابه " را که حضرت رسول اکرم" بشارت جنت دادند " عشره مبشره " مي گويند. حضرت عثمان " نيزيكي از آنها بودند. روزی که مژدهٔ فتح در غزوه بدر به مدینه رسید، همسرِ ایشان حضرت رقیهٔ فوت كردند. چندى بعد حضرت رسول مقبول دختر دوم خود حضرت أم كلثوم أرا به حضرت عثمان دادند اين بود كه به لقب " ذوالنورين " معروف شدند.

بعد از شهادت حضرت عمر ، مسلمانان حضرت عثمان را خليفه انتخاب كردند.

قبرص ،افریقای شمالی ، خراسان ، ترکستان ، طبرستان، ارمنستان، آذر بانیجان وغیره در زمان ایشان فتح شدند.

ایشان مردی شروت مند بودند و اغلب در راه دین بی دریغ خرج می کردند تا اینکه به اسم غنی معروف شدند.

(دكتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

همسر : بیوی مؤده : خوش خری

چندی بعد : که وصابعد این بود که : یر وجه) هی که

ذوالمنورين : دوروشنيول والا ثروتمند : دولت والاءامير

اغلب: اکثروبیتر معروف: مشهور

نخستین کسانی که : سے پہلالوگ جنہوں نے

عشره مبشره : وه ول صحابة جن كوآ تخضرت في جنت كي بثارت وي تقى

غزوه : وه جنگ جس مين آنخضرت ني بنفس نفيس شركت فرماكي مو-

تمرين

ا-فاري مين جواب ديجيـ

۱ – حضرت عثمانً کی و در کجا متولد شدند ؟

٢-جرا حضرت عثمالًا به لقب " ذوالنورين "معروف شدند ؟

٣-حضرت رقية و حضرت أم كلثوم كه بودند ؟

٤ - قبل از شهادت حضرت امام حسين "بزرك ترين حادثه دردناكي چه بود ؟

۲-متولد شدن ، همجرت کردن ، بشارت دادن ، فوت کردن اور معروف شدن کوفعل ماضی مطلق کی صورت میں استال کیجے۔

٣- غالى جگهيں پر سيجي

آن ده صحاب را که بشارت جنت دادند..... می گویند تا این که باسم معروف شد. اغلب در راه دین تا این که باسم معروف شد. معروف شد. معردی ثروت منداور غنی کی"ی" می کیافرق یج مزیدمثالین دے کراس فرق کوواضح کیجے۔

روباه وخروس

روزی روباهی از کنار دهی می گذشت. چشمش به خروسی افتاد که دانه می چید. پیش رفت و سلام کرد و گفت: پدرت را خوب می شناختم. بسیار خوش آواز بود و از آوازش لذت می بردم. تو چه طور می خوانی ؟

خروس گفت: اکنون می بینی که من هم مانند پدرم خوش آواز هستم فوری چشم ها را بست بالمها را به هم زد و آواز بلندی سرداد . روباه برجست و او را به دندان گرفت و فرار کرد. سگ های ده که دشمن روباه بودند، او را دنبال کردند. خروس که جانش در خطر بود، به فکر چاره افتاد . به روباه گفت : اگر می خواهی که از دست سگها آسوده شوی، فریاد کن و بگو که این خروس را از ده شما نگرفته ام. روباه با آن همه زیرکی، فریب خورد. همین که دهان باز کرد، خروس بالای درختی پرید.

روباه بی چاره که لقمه چربی را از دست داده بود، با نا امیدی به خروس نگاهی کرد، و گفت : نفرین بر دهانی که بی موقع باز شود.

خروس هم گفت : نفرين بر چشمي كه بي موقع بسته شود.

(كتاب فارى ، كلام دوم ، ساز مان كتابهاى درى ايران)

فرهنگ

روباه: لومرى

دانه مي چيد : گِدراتما

بالمها رابه هم زد: پر په پائے یا پر اپرائے

آسوده شوى : توآسوده بوجائد نجات يائ

باآن همه زيركى: استمام عقل مندى كے باوجود

آواز بلندى سرداد : او يَي وازتكالي

روباه بي چاره : يياري لومړي

سردادن : رباكرتا، چهوژنا،خارج كرنا، تكالنا

22

خروس : مرغا اکنون : ابھی،فوری،فورا

نفرين : لعنت

فريادكن : چلايايكار

فريب خورد: وه وهوكه كهاكي

لقمه چرب: ترنواله

تمرين

ا-فارى مين جواب ديجيـ

١ - روباه به چه صفتي معروف است ؟

٢- چرا روباه از آواز پدر خروس تعریف کرد ؟

٣- آيا فقط اين خروس در وقت خواندن چشمهايش را مي بست ، يا همهُ خروسها عادت دارند ؟

٤ - بنظرِ شما روباه چرا فريب خورد ؟

٥- شما از اين درس چه نتيجه گرفتيد ؟

٢-مندرجه ذيل كلمات كوايخ جملول مين استعال يجيه

اکنون ، فوری ، سرداد ، برحست ، همین که ، نفرین

٣- يد يورى كهانى سليس فارى ميل كھيے -

٧- خال جگهين پُر تجييـ

حوش آواز	E	مانند	_ که من		بحرو س
	زد و آواز		يسالها ر	را	هستم _ فوري
					سرداد_

جوجه نافرمان

که زپهلوی من مروبه کنار گوشها تیزو پشت خم کرده بخیالش که گربه هم لولوست فکر آزار جوجه هر گزنیست آمدش آنچه گفته بود به سر گلوی جوجه را بدندان خست مرغ بیچاره در پیش افتاد ناله ها کرد و زد بسی پر و بال گفت با جُوجه مُرغکی هُشیار گربه رابین که دُم عَلْم کرده جوجه گفتاکه مادرم تر سوست گربه حیوان خوش خطو خالیست سبه قدم دو رتر شداز مادر گربه ناگاه از کمین برجست بدهن برگرفت و رفت چو باد گربه از پیش و مرغ از دنبال

لیک چون گربه جوجه را بربود نالسه مسادرش ندارد سود

(پروین اعضامی)

فرهنگ

هشيار: عقل مند

دم علم كرده : وم الهاتي بوك

كمين: گمات

بربود: لے اُڑی

جوجه: يوزه

مرو به كنار : ايك طرف (دور) مت جا

لولو: اوا

دنبال : يَحْيِي

سود : قائده

خوش خط و خال : التصفدوخال والا، خوبصورت

مرغكى: ايك چھوٹا پرنده، ايك بے جاري مرغى

در پیش افتاد : در لی اوافقاد،اس کے پیچے لیکی

بدندان خست : دانوں سے چیا کرزخی کروالا

زدبسى پروبال: بهتبال و پر پیرا پرائرائ، بهت باتھ یاؤں مارے

فكو آزاد: بقكرآ زار، درية زار، آزار يَبْجانِ كَيْ فَكُريس

گوشها تيز و پشت خم كرده : كان كر يكي بوئ اور كر جمكائ بوئ يعنى حمل كي ايار

تسرین ۱-جوجہنا فرمان کی حکایت اپنے لفظوں میں فاری میں لکھیے _ ۲-مرغک میں''ک'' تصفیر کا ہے۔اس تنم کی تین مثالیں اور لکھیے _

۳- به کناررفتن ، بحشم بهم زدن ، بسر آمدن ، از کمین بر بحستن اورپرو بال زدنگوفتل ماضی بعیر کی صورت میں اینے جملوں میں استعال کیجیے۔

۳-مادرش، آمدش، پیش اور خیالش بین کیم فیمرین اور کس کس حالت بین استعال ہوتی ہیں۔ ۵-" مرو " کیمافعل ہے ؟ گفتن اور دیدن سے بیغل بنائے۔

لاك يُشتِ أحمَق

دو مرغابی و یک لاك پشت مدتها در آب گیری زندگی می كردند و هر سه باهم دوست شده بودند. اتفاقاآب آبگیر بسیار كم شد، چنان كه مرغابی ها دیگر نمی توانستند آنجا بمانند. تصمیم گرفتند كه به جای پُر آب تر بروند. برای خدا حافظی پیش لاك پشت رفتند لاك پشت اند وه گین شد و گفت: من هم از كمی آب در رنجم و هم دوری شما برایم سخت است. شما كه دوست من هستید فكری بكنید و مرا هم با خود ببرید.

مرغابی ها جواب دادند : ما نیز از دوری تو بسیار دل تنگ می شویم و هر جا که برویم بی توبه ما خوش نمی گذرد اما بردن تو بسیار مشکل است ، زیرا ما می توانیم پرواز کنیم و تو نمی توانی .

لاك پشت بسيار غمگين شد. مرغابي ها مدتى فكركردند، پس از آن گفتند: تو را مي بريم بشرط آنكه قول بدهي هر چه گفتيم بپذيري.

لاك پشت پذيرفت. مرغابي ها چوبي آوردند و به او گفتند: ما دو سر چوب را بمتقار مي گيريم و تو هم بايد ميان آن را با دهانت بگيري. به اين ترتيب هر سه پرواز خواهيم كرد. اما بايد مواظب باشي كه در موقع پرواز كردن هرگز دهانت را باز نكني. لاك پشت گفت: هر چه بگوييد مي پذيرم.

مرغابی ها به پرواز درآمدند و لاك پشت را هم با خود بردند. وقتی كه به بالای شهر رسیدند، ناگهان چشم مردم به آنها افتاد. همه آنها را بهم نشان دادند و گفتند: لاك پشت را ببینید كه هوس پرواز كرده است!

لاك پشت ساعتى خاموش ماند. اما وقتى كــه ديـد گفتگو و غوغاي مردم تمام

نمي شود، بي طاقت شد و فرياد زد:

"خداكندكور شود هر آن كه نمي تواند مرا در حال پرواز ببيند".

همين كه دهان گشود. از بالا به زمين افتاد.

(كتاب فارى كلاس دوم دبستان ،سازمان كتاب ماى درى ايران)

فرهنگ

لاك يشت : كموا

نمي توانستند آنجا بمانند: وبالنبيرروكة تح

تصميم گرفتند: انہوں فاراده كيا

بما خوش نمي گذرد: جمين خرشي نيس طي كي

فكرى بكنيد: كوئى تربيرسويو

پذيرفت : قول كرايا

باید مواظب باشی : مجمح خیال رکھنا جا ہے

همه آنها را بهم نشان داند: سب فاليس ايك دمر عكوكما

بي طاقت شد: بي عين موكيا

آبگیر: تالاب اندوه گين : عملين دل تنگ : أداس برویم: ہمجائیں گے بیذیری: توقیول کرے گا منقار : يونيج همين كه : جونبي كه

در موقع پرواز : اُڑتےوقت

ا-فارى مين جواب ديجے_

۱ - جه کسی در آب گیر زندگی می کرد ؟

۲- جرا مرغابی ها دیگرنتوانستند در آب گیر بمانند ؟
۳- وقتی که مرغابی ها ازلاك پشت حدا حافظی می کردند، او جه گفت ؟
٤- جرا بردن لاك پشت برای مرغابی ها كار مشكلی بود ؟
٥- از این داستان جه نتیجه گرفتید ؟
۲- اس میق مین مرکب عدوی چینے ۳- کلمات و بل کوا پنج جملول مین استعال کیجیے آب گیر ، تصمیم ، پذیرفت ، منقار ، اتفاقاً

۵-زندگی کردن ، اندوه گین شدن، فکر کردن، مواظب بودن، قول دادن، باز کردن ، بیرواز در آمدن اور تمام شدن کو تخلف افعال کی صورت مین جملول مین استعال کیجیے-بیرواز در آمدن اور تمام شدن کو تخلف افعال کی صورت مین جملول مین استعال کیجیے-۲-دوست ، بسیار ، پیش، رنج ، دوری اور گشود کے متضا والفاظ تا ہے-

عيد قربان

مسلمانان سالی دوتا عید دارند، یکی عید فطر که اول شوال است و دومی عید قربان که دهم ذی الحجه است. روزی حضرت ابراهیم(ع) در خواب دیدند که پسر عزیز خود اسمعیل(ع) را که هنوز کوچک بود، ذبح می کنند. دو سه روز متوالی این خواب را دیدند. روزسوم با پسرش مشورت کردند. گفت پدر جان! آنچه خداوند به شما امر داده ، مطابق آن عمل کنید. من در برابر خواست خدا و فرمان شماگردن می نهم. ان شاء الله مرا صابر خواهید یافت. پس حضرت ابراهیم(ع) پسر را در صحرا برده خوابانید و چشم های خود را نیز با پارچه بست و کارد را به گردن لخت جگر خود گذاشته خواست که او را ذبح کنند، ولی کارد کارگر نیفتاد. چشم که باز کردند، دیدند که اسمعیل (ع) به سلامت است و کنار گوسفندی ایستاده است.

حکضرت ابراهیم(ع) به دستور خدای تعالی آن گوسفند را ذبح کردند. به یاد بود این سنت ابراهیمی(ع) است که مسلمانان این روز را جشن می گیرند و در راوِ خدا قربانی می کنند.

روزِ عید ، بعد از نمازِ فجر همه کس از پیر و جوان آب تنی می کنند لباسِ نو و شیک به تن می کنند عطر می زنند و الله اکبر گویان به طرف عید گاه می روند بعد از نمازِ عید همه کس خویشاوندان و دوستان خود را بغل می کنند و "عید مبارك" می گویند و وقتی به خانه های خود بر می گردند ، در راوِ خدا قربانی می کنند قربانی نشانه این است که ما در اطاعت خداوند تعالی از هیچ گونه فدا کاری دریغ نخواهیم کرد گوشت را سه قسمت می کنند یک قسمت برای خود نگه میدارند ، یک قسمت برای خود نگه میدارند ، یک قسمت به خویشاوندان و دوستان و همسایه ها می فرستند و قسمت سوم به فقرا و مساکین می دهند.

وقتی همه مسلمانان جمع شده باهم نماز عید می خوانند، وحدت خود را نشان می دهند.

فرهنگ

سالىي دو : ايكسال يس دو

در برابر خواست خدا: شیت فداوندی کرامن

گردن مي نهم : گردن جيکا تا ہول

كارد كارگرنيفتاد : چرى كارگرنهوئى

کنار گوسفندی: ایک بھیڑ کے پاس

جشن می گیرند: جشن مناتے ہیں

گویان : کہتے ہوئے

عطر مي زنند : خوشبولگاتے بين

بغل می کنند: بغل گیرہوتے ہیں

هيچ گونه فدا كارى : كي شم كي قرباني

نشان می دهند: مظاہره کرتے ہیں

متوالی: ملل خوابانید: الادیا خوابانید: الادیا بیاد بود: یادگار کے طور پر آب تنی می کنند: نباتی بی به تن می کنند: پنج بی شیک: خوبصورت خویشاوندان: رشته دار قسمت: حمد نشانه: نثانی، علامت

نگه می دارند : رکه لیت بین

تمرين

ا-فارى ميں جواب ديجيے۔

۱ – مسلمانان سالي چند تا عيد دارند ؟

٢ - حضرت ابراهيم در خواب چه ديدند ؟

٣- حضرت اسماعيل " به پدر خود چه جواب دادند ؟

٤ - مسلمانان روز عيد چه مي کنند ؟

٥ - قرباني ، سُنتِ كيست ؟

ا-واحدے جمع اور جمع سے واحد بنائے۔

مسلمانان ، پسر، فرمان ، دو ستان ، خویشاو ندان

۲-ذبح کردن ، مشورت کردن،امر دادن ، عمل کردن اور حشن گرفتن کو مختلف افعال کی صورت میں جملوں میں استعال کی جیے۔

٣- فارى مين ترجمه يجيير

ا - عید قربان کے دوز مسلمان قربانی کرتے ہیں۔

۲- حضرت ابراہیم " نے خواب میں دیکھا کہ وہ اپنے پیارے بیٹے کوخدا کی راہ میں قربان کررہے ہیں۔ ۳- فرمال بردار بیٹے نے کہا: ایا جان! میں مشیت ایز دی کے سامنے سرتشلیم ٹم کرتا ہوں۔

۴ - عید کے روز سباوگ نئے کیڑے بینتے ہیں۔

۵-نماز کے بعدسب لوگ اینے دوستوں اور عزیز وں کو گلے لگاتے ہیں۔

حضرت على عليه السلام

حضرت على عليه السلام عم زادة حضرت رسول و فرزند ابو طالب بودند. ولادت مبارك ايشان در خانه كعبه اتفاق افتاد كه سعادتي است بزرگ و آموزش و تربيت ايشان تحت سرپرستي حضرت محمد انجام گرفت. اولين كسي كه از مكه به پيغمبر ايمان آورد، حضرت علي بودند. شبي كه حضرت رسول به مدينه هجرت فرمودند، ایشان بودند که بر بستر حضرت پیغمبر خوابیدند و از فدا کاری دریغ نورزیدند. دو سه روز بعد حضرت علی نیز ، امانت های مردم مکه را پس داده ، به مدینه هجرت کردند. حضرت علی در شجاعت و دلیری سرآمد روزگار بودند. در تمام جنگ های ابتدایی اسلام مخصوصاً در جنگ خندق و خیبر طوری دلیرانه جنگ های ابتدایی اسلام مخصوصاً در جنگ خندق و خیبر طوری دلیرانه جنگیدند که آنحضرت گفید " اسدالله " یعنی شیر خدا به ایشان عطاء فرمودند و شمشیری به ایشان دادند که اسم آن " ذوالفقار" بود.

در مدینه منوره حضرت پیغمبر دختر خود فاطمهٔ را به حضرت علی دادند و فرمودند که من از خانوادهٔ خود بهترین کسی را بعنوان شوهر شما انتخاب کردم. از بطن حضرت فاطمهٔ الزهرا خداوند متعال دو پسر نامدار یعنی حضرت حسن و حضرت حسین به حضرت علی عطاء فرمود.

پس از شهادتِ حضرت عثمان خلافت به حضرت على رسيد.

حضرت علی هر کاری را برای رضای المی انجام می دادند. باری در جنگ با کفار کافری را از پا در آوردند و برسینه اش سوار شدند تا او را بکشند. آن سفله که از زندگیش مایوس بود ، تف به روی حضرت علی انداخت. فوری پائین آمدند. کافر پرسید چرا مرا رها کردید. بایستی بیشتر خشم می گرفتید. فرمودند که من ترا در راو خدا می کشتم ، تف که انداختی ترسیدم مبادا ترا به خاطر خودم بکشم.

حضرت على در علم و عرفان نيز يگانه روزگار بودند. حضرت پيغمبر ايشان را "باب مدينة العلم" مى فرمودند. خلاصه صاحب فضيلت هاى بى شمارى بود. لباس ساده مى پوشيدند. غذاى ساده مى خوردند. روزها اغلب روزه مى داشتند و شب ها به عبادت مى پرداختند.

فرهنگ

آموزش : تعليم

فداكاري : قرباني

دريغ ورزيدن : مضايقة كرنا

اعطاء فرمودن : بخثاً ، وينا

اغلب: أكثر

سرآمد: مربرآ ورده، ممتاز، سب علمایال

اتفاق افتاد : واقع مولى

سعادت : خۇڭ نىيى، ئىك بختى

مشرف شدن: شرف یانا، عزت حاصل کرنا

پس دادن : والپس كرنا

خلاصه: مخقربهكه

پرداختن : مثغول بونا

تمرين

ا-فارى ميں جواب ديجير

١- ولادت مبارك حضرت عليٌّ در كُحا اتفاق افتاد ؟

٢- تعليم و تربيت شان تحت سرپرستي كه انجام گرفت ؟

٣- آنحضرت جه لقبي به حضرت علي اعطاء فرمودند ؟

٤- لقبِ حضرت فاطمة جيست ؟

٥- حضرت على شبِ هجرت رسول الله چه كردند ؟

٢- "كسى كه" ، "طورى كه " اور "شبى كه "كو ايخ جملول مين استعال يجير

٣- خالى جگە پر تيجير

۱ – آموزش و تربیت ایشان

۲ – آنحضرت اسدالله شیر حدا بایشان فرمودند. ۳ – حضرت پیغمبر را را می فرمودند

علم وهنر

كودكى گفت من چه كاركنم تابه آن كار افتخاركنم گفتمش علم و معرفت آموز تاشب محنت توگرددروز

.....

علم باشد دوای هر رنجی علم باشد کلید هر گنجی گیرمت در جهان بسی باشی علم آموز تاکسی باشی آدمی را اگر هنر باشد به که تا مال و سیم و زر باشد هر کسی زنده است روزی چند تا ابد زنده است دانش مند علم نگرزه به گجامی بُرَد تا گرهٔ ماه ترا می بُرَد هرکسی از علم و هنر سُود بُرد راه به سر منزل مقصود بُرد

(عباس شهری)

فرهنگ

افتخار كردن : فخركرنا

محنت : رنج، تكليف

گيرمت: مين شليم كرتابول كوتو

دانش مند: عالم

سیم و زر: سونا، جاندی، دولت

سُود بُردن : قائده حاصل كرنا

چکار : چکار، کونساکام

معرفت : (خداكى) پيچان، دانش

كليد : عالى

در جهان بسی باشی : وناش بهت ورزنده رے گا

آبَد : بميشہ

كسى باشى : صاحب ديثيت آدى بن جائے

تمرين

ا-فارى مين جواب ديجيـ

١ - در اين شعر صحبت از چيست ؟

۲- کودکی از شاعر چه پرسید ؟

٣- شاعر چه جواب داد ؟

٤- چرا هنر و علم بهتر از مال است ؟
 ٥- "علم باشد كليدِ هر گنجي " يعني چه ؟
 ٣- پيلِ دوشعرخوش خطكيي ٣- مندرجة بل الفاظ كوجملول بين استعال يجي علم ، سود، دانش مند ، دوا ، رنج
 ٣- ان جملول كوممل يجي :
 ٢- علم دواي هر رنجي
 ٢- انسان با استفاده از علم به كرة ماه
 ٣- كودكي گفت
 ٤- هر كسي شود بُرد
 ٥- راه به سرمنزل بُرد بُرد

هيچ چيز بدون مصلحت نيست

عمو چراغ دین ، یک گاو شیر ده داشت. این گاو ، شیر همهٔ خانواده را می داد. عمو چراغ دین ، بیشتر اوقات مقداری از شیر او را می فروخت ـ گاو او شاخهای بلند داشت. هر وقت که خشمگین می شد، به هر کس و هر چیز که نزدیکش بود، شاخ می زد. عمو چراغ دین بارها خواسته بود که نصف شاخهای او را ببرد . ولی هر بار کاری پیش آمده بود. یک روز تابستان عمو چراغ دین به دخترش گفت: بیا سکینه جان ، این گاو و گوساله را کنار رود خانه ببر تا بچرند. سکینه آنها را کنار رود خانه برد.

گاو و گوساله بچرند مشغول شدند، سکینه هم بازی می کرد. در این وقت دید که حیوانی دربوته ها می جنبد. خیال کرد که سگ شان " موتی است" صدا کرد : موتی!موتی!

ناگهان گاو به طرف سکینه و گوساله دوید. سکینه از ترس به درختی تکیه داد. گوساله جلو او ایستاده و گاو هم پشتش را به آنها کرد، سرش را پائین انداخت و با دستهایش مشغول کندن زمین شد و خود را برای حمله آماده کرد حیوانی که درمیان بوته ها بود، گرگ بود، نه موتر ...

گرگ یک بار به سرگاؤ پرید ، ولی فوری عقب جست. معلوم بود که نوای شاخ به شکمش خورده است. سکین به از ترس به درخت چسبیده بود و فریاد می زد. دهقانانی که در آن نزدیکی ها مشغول کار بودند ، صدای سکینه و گاو را شنیدند و به کمک آن ها دویدند.

گرگ همین که چشمش به مردم افتاد ، پا به فرار گذاشت و درمیان بوته ها نا پدید شد. عمو چراغ دین از نجات دختر و گاو و گوساله اش بسیار خوش حال شد و خدا را شکر کرد که شاخ گاو را نبریده بود.

فرهنگ

شير ده : دودهدين والي

خشمگين مي شد: غيمين آتي تقي

رودخانه : وريا

خانواده : فاندان

گوساله : گائكايچ

شاخ های بلند: لجسینگ

می جنبد : الراب

پريد: اچلا، جهيڻا

دهقانان : كمان

بچرند : پ*ري*

در بوته ها : جمار يول مين

مشغول كندن : كودني مروف

عقب جست : وه يجيها جِعلا

به شکمش خودره است: اس کے پیٹ سی چیل ہے

پا به فرار گذاشت : بما*گ گیاءراهفرارافتیار*ی

ناپدید شد : اوجمل بوگیا، چهپ گیا

تمرين

ا-فارى ميں جواب ويجيے۔

١ - گاو عمو چراغ دين چه فايده اي داشت ؟

٢- گاو عمل چراغ دين چه عيبي داشت ؟

٣- گاو چه وقت ها شاخ مي زد ؟

٤-گاو چطور څرك را عقب راند ؟

٥- چراعمو چراغ دين خدا را شكر كرد ؟

٢-مندرجه ذيل الفاظ كواييخ جملون مين استعال تيجيه

شيرده ، خانواده ، خشمگين ، مشغول ، يوته ها

س-سكينداور چراغ دين كيے اسم بين اور گاو و گوسالد كيد ؟ اس سبق بين اسائے خاص اور اسائے عام كى نشاند بى سجيے۔

٣- "كاو شيرده " اور " شاخ هاى بلند " كيمركبات إن ؟ ايي بى تين اورمركبات بناي-

احترام به پرچمِ ملّٰی

عالیه روزنامه را باز کرد . بالای صفحه اول آن عکس افسری را دید که به پرچم سلام می کند . مدتی به این عکس نگاه کرد . پدرش پرسید: دختر جان! به چه چیز این طور با دقت نگاه می کنی ؟

عالیه گفت: با با جان ! چرا افسران به پرچم سلام می کند؟ راستی من هنوز نمی دانم که پرچم برای چیست ؟

پدر گفت: دختر جان! پرچم نشان وجود کشور است افسری که پرچم را سلام می کند، قسم می خورد که در خدمت به کشور و حفظ آن بکوشد. در مسابقه های ورزشی بین المللی ورزش کاران هر کشور با پرچم خود به میدان ورزش وارد می شوند و مردم از هر پرچم می فهمند که هر دسته از ورزش کاران از چه کشوری هستند. در این مسابقه ها وقتی که ورزش کاران ما با پرچم خود وارد میدان می شوند، پاکستانی ها که در آنجا هستند از شوق فریاد می کشند و زنده باد می گویند، یعنی زنده باد یاکستان.

عالیه گفت: پدر جان ! حالا فهمیدم ما باید به پرچم پاکستان احترام بگذاریم و هر جا که پرچم پاکستان بر افراشته شود باید فوری به حال احترام بایستیم و حرکت نکنیم.

(اقتباس از كتاب سوم دبستان ، سازمان كتاب هاى درسى ايران)

فرهنگ

روزنامه : افيار پرچم ملّى : قوى پرچم مدتنی : خاصی *دریتک* بالاي صفحه اول : پېلىضخكابالا كى حصه نشان : علامت، نثاني عكس: فولو، تصوير مسابقه ورزشى: اتقليتك كامقابله مسابقه: مقالمه يج میدان ورزش: کیل کامیدان بين المللي: بين الاقواى ورزش کار: کھلاڑی دسته : شيم، گروه از شوق : ج*وش وفروش ہے* كشور: مك فریاد می کشند: چلاتے ہیں ، نعرہ لگاتے ہیں بر افراشته شود: بلند کیا جائے باید احترام بگذاریم: جمیں احرام کرناچاہے فرزند: بیٹایا بیٹی بادقت نگاه می کنی : توغورے دکھرای ہے رامستنى : بال تو، بيلفظ عام طور يرجملے كے شروع ميں تكيكام كے طور يراستعال ہوتا ہے

تمرين

ا-فاري ميں جواب ديجيے۔

۱ - عالیه به چه چیز مدتی نگاه می کرد ؟ ۲ - عالیه چه چیز را هنوز نمی دانست ؟

٣- پرچم نشان چيست ؟

٤ - آيا فقط كشور ما پرچم دارد ؟

۵ - در مسابقه های ورزشی بین الـمـلـلی ، مردم ورزش کاران هرکشوری را از چـه چیز می شناسد.

۲-باز کردن ، نگاه کردن ، واردشدن ، فریاد کشیدن، احترام گذاشتن ، بر افراشته شدن کو فعل ماضی شکیه کی صورت میں جملوں میں استعال سجے۔

۳-باز کرد، واردمی شوند، فریاد می کشند، برافراشته شود اوربکوشد کیے افعال ہیں ان کے گردان کیجے اوراس سبق میں استعال ہونے والے تمام افعال کی نشائد ہی بھی کیجے۔

٧- فاري مين ترجمه يجيي

ا-آپ کس چیز کواشے غورے دیکھرہے ہیں ؟

٢- ہم پر چم کا اتااحر ام كول كرتے ہيں ؟

۳- پرچم ملک کے وجود کی علامت ہے۔

س- کھلاڑی کھیل کے مقابلوں میں اپنے قومی پر چم کے ساتھ وار دمیدان ہوتے ہیں۔

۵- پاکستانی پرچم میں دورنگ ہیں،سبزاورسفید۔

در خیاط خانه (مکالمه)

(حامد و محمود از یک پارچه فروشی پارچه خریدند و وارد یک خیاطی شدند که رو بروی آن پارچه فروشی بود) خياط : سلام آقاى حامد ! خوش آمديد چطور شدكه امروز يادى از ماكرديد؟

حامد : سلام آقا ! حال شما چطور است ؟

خياط : متشكرم ، خوب است چه فرمايشي داريد ؟

حامد : می خواهم برای من یک دست لباس و دو تا پیراهن و برای برادر کوچکم دو تا شلوار و سه تا پیراهن تابستانی بدوزید.

خیاط : ببینم چه نوع پارچه لباس انتخاب فرمودید . (حامد پارچه لباس را روی میز پهن می کند) متری چند خریدید ؟

حامد : متری شصت روپیه . بنظر شماچه طوراست ؟

خياط: بسيار قشنگ است. رنگش نه خيلي تيره است، نه خيلي روشن. نه زياد نازك است، نه زياده كلفت.

حامد : برای لباس من چند متر پارچه لازم است ؟

خياط : دو متر و پنجاه سانتيمتر.

حامد : این پارچه سه متر است.

محمود : برادر جان! اگر شما اجازه بفرمایید می خواهم با این نیم متر اضافی برای خودم یک جلیقه درست کنم.

حامد : بسيار خوب ، من حرفي ندارم.

خياط : كت تان چه مدل و پاچه شلوار چند سانتيمتر باشد ؟ حتماً مُدروز مي خواهيد ؟

حامد : نه آقا ـ لازم نيست ، هر چيزى كه مُدروز باشد، خوب باشد مى خواهم كُت من سه دكمه ، يقه كوتاه ، پشت كُت يك چاك ، جيبها از رو باز و پاچه شلوارم نه زياد تنگ و نه زياد گشاد باشد ـ شما خوب مى دانيد كه من درتمام كارها هميشه راه وسط

را در پیش می گیرم.

خیاط: درست می فرمایید. واقعاً بهترین راه ها را و وسط است. اجازه بفرمایید، اندازه های تان را بگیرم .(در حالی که اندازه می گیرد) امیدوارم تا پانزدهم این ماه همه لباس های شما حاضر می شود. شما عجله که ندارید.

حامد : نه آقا. ما عجله اي نداريم كار بايد خوب تر انجام بگيرد.

خياط: آقا خيالتان راحت باشد.

حامد : متشكرم . خدا حافظ

خیاط: خدا نگهدار شما

(هر دو برادر از خياط خانه خارج مي شوند)

(دكترآ فأب اصغر)

فرهنگ

پارچه فروشی: کیڑے(بزاز) کی دکان خياطي : خياط خانه ، درزي كي دكان . روبرو: سامتے آقای حامد : حامصاحب آقا كجاييد: آپكهان ين ؟ چه خبر: کیا کم ہے؟ شلوار: پتلون يك دست لباس: ايك وث ببينم: ريكمول تو پيراهن تابستاني : گرميون كاقيص، بشرك مترى چند: كتن كالكمير روی میز پہن می کند: میز پر پھیااتا ہے قشنگ : خوب صورت بنظر شما: آپ كاخيال يس تيره: گرا روشن: باكا

كلفت: موثا

نازك: يلا

مشكل ندارد: مجھكوئى اعتراض نييں

جليقه درست كنم: واسك بنواوّل

مدل: دُيرائن

كُتِ تان : آپكاكوث

دكمه: بثن

پاچه : ياگي

افراطي : انتهاليند

يقه: كال

عجله: عجلت، جلدي

در پیش می گیرم : اختیار کرتا مول

عيبي ندارد : كوئي برجنبين

مدروز: آج کل (کے) فیشن (کے مطابق)

اندازه های تان را بگیرم : آپکاناپ لے اول

خيالتان راحت باشد: آپ(كاخيال)مطمئن (رم)ري-

باغبان نيكوكار

شاه نو شيروان به موسم دي

رفت بيرون زشهر بهر شكار

در سسر راه دید منزرعه ای

کے در آن بود مردم بسیار

اندر آن دشت پیر مردی دید

که گذشته است عمرِ او زنود دانه جوز در زمین می کاشت

که به فصل بهار سبز شود

گفت نو شيروان به آن دهقان

که چرا جرص می زنی چندین ؟ پای های تو برلبِ گور است

توكنون جوز مي گني به زمين ؟

جوز ده سال عمر مي خواهد

که قدوی گردد و ببار آید نوکه بعداز دو روز خواهی مُرد

گردُگان کشتنت چه کار آید ؟

مرد دهقان به شاه کسری گفت

مردم از كاشتن زيان نبرند

دگران كاشتىند و ما خورديم

ما بكاريم و ديگران بخورند

(ملك الشعرابهار)

فرهنگ

نود : نوے

ببار آید: کھل لائے

كِشتنت ،كشتن تو: تيرابونا

زیان نبرند : نقصان ہیں اٹھاتے ہیں۔

مزرعه ای : ایک کهیت

جوز: افروث

گردکان : اخروث

كسرى : قديم ايراني بادشامول كالقب

چرا حرص مى زنى چندين ؟اتالل في كول كرراب

دى : ايرانى سال كادسوال مهينه جوتقريبا ٢١ ديمبر عشروع موتاب

نوشيروان : قديم ايراني شهنشاه جوائ عدل وانصاف كے ليمشهور ب

تمرين

ا-فارى مين جواب ديجيـ

۱ - در چه فصلي انو شيروان به شكار رفته بود ؟ ..

۲- مردم كجا بودند ؟

٣- انو شيروان چه كسى را درميان مردم ديد ؟

٤-چرا انو شيروان از كار دهقان تعجب كرد ؟ ي

٤ - پير مرد چه جوابي به انو شيروان داد ؟

٣-اس تقم كوفارى نثريس لكھيے-

٣- مندرجه ويل افعال كي تام بتايي اوران كي معانى لكهي-

گذشته است ، می کاشت،سبزشود،می زنی، می خواهد، ببار آید،کاشتند ، خوردیم ، بکاریم ، بحورند

م- دس، بیس، تیس، چالس، پچاس، ساٹھ، ستر، ای ، نوے، سو کے فاری متراد فات کھیے۔

حضرت خديجة

حدیث پیغمبر است: "در دنیا نعمت های بی شماری هست، ولی زن نیک بزرگترین نعمت دنیا است." پیغمبراکرم نیز از این بزرگ ترین نعمت دنیا برخوردار شدند. اسم این بزرگ ترین نعمت خدیجه "بود. یعنی نخستین همسر پیغمبر".

حضرت خدیجة بنام "طاهره" معروف بودند. ایشان از ثروت مندان و بازرگانان بزرگ مکه به شمار می رفتند. حضرت خدیجة که به وسیله گماشتگان تجارت می کردند. یک بار توسط حضرت محمد مال تجارت خود را به سوریه فرستادند، پسس ازین مسافرت از غلام خود، میسره، دربارهٔ صداقت و امانت آنحضرت شنیدند. تحت تاثیر زیاد قرار گرفتند و در نتیجه آن به عقد آنحضرت در آمدند. موقع ازدواج حضرت خدیجة چهل ساله بود ند و شوهر نامدار ایشان بیست و پنج سال داشتند.

پس از ازدواج، حضرت خدیجة امورخانه را به عهده گرفتند و حضرت محمد در خارج ازخانه با خیال راحت به کارهای اجتماعی پرداختند. پانزده سال پس از ازدواج، وقتی آنحضرت اعلان رسالت فرمودند، حضرت خدیجة نخستین کسی بود که به رسالت ایشان ایمان آوردند.

حضرت خدیجة پس از بیست و پنج سال رفاقت با شوهر بزرگوار شان در شصت و پنج سالگی از این جهان فانی به جهان باقی رحلت فرمودند و تا آخرین نفس حق رفاقت را به نحواحسن ادا نصودند. ایشان تا زنده بودند برای شوهر از هیچ گونه فداکاری، خدمت گزاری و غم گساری دریغ نفرمودند و هرچه داشتند، در راه پیغمبر اسلام و دین اسلام فدا ساختند و سرمشقی، شایان تقلید برای زنان جهان

باقى گذاشتند.

باوجود اختلاف سن ، پیغمبر خدا حضرت خدیجة را بسیار دوست داشتند ایشان بیست و پنج سال باهم زندگی کردند و همیشه مثل یک جان و دو قالب بودند. زندگی پاك حضرت خدیجه طاهر آ مانند مشعلی است که زنان مسلمان جهان می توانند با نور آن راه زندگی خود را بپیمایند و با پیروی از آن در دنیا و آخرت سرخ رو بشوند.

(وكترخالده آفتاب)

فرهنگ

زن نیک : نیک بیوی برخوردار شدن : بهره مند مونا شرو تمندان : امیر لوگ به شمار می رفت : شار موتی تحیی زنان : عورتیں ازدواج : شادی با خیال راحت : اطمینان فاطر کے ساتھ همسر : بیوی فداکاری : قربانی سرمشقی : ایک نمونہ سرمشقی : ایک نمونہ

نخستین همسر: سبسے پہلی یوی
معروف: مشہور
بازرگانان: تاجران
سوریه: شام
بعقد در آمدند: نکاح میں آگئیں
بعہدہ گرفت: زمہ لے لیا
کارهای اجتماعی: سابی کام
به نحو احسن: بطریق احن
فدا ساخت: قربان کردیا
شایان تقلید: قابل تقلید

توسط حضرت محمد": حفرت محمد العام

تحت تاثير زياد قرار گرفتند : بهدزياره مار موكي

حدیث : اس کے فقی معنی ہیں بات لیکن اصطلاح میں اس بات کو کہتے ہیں جو آنخضرت کی زبان مبارک سے فکلی ہو۔

تمرين

ا-فارى مين جواب ويجي_

١ - درباره زن نيك حديث پيغمبر چيست ؟

٢ - اسم نحستين همسر پيغمبر چه بود ؟

٣- چرا حضرت خديجة بنام طاهره معروف بودند ؟

٤ - موقع ازدواج حضرت حديجة چند ساله بود و أنحضرت چند سال داشتند ؟

٥- وقتي أنحضرتُ اعلان رسالت فرمودند نخستين كسي كه بود كه به رسالتش ايمان أورد ؟

٢-واحدے جمع اور جمع ہے واحد بنائے۔

حديث ، زن ، همسر، بانوان ، ثروتمندان، بازرگانان ، غلام

 ۲- بسر بحوردار شدن ، به شماررفتن ، تحت تاثیر قرار گرفتن ، بعهده گرفتن اور رساندن کوجملول میں استعمال کیجیے۔

٣- مقدس ترين "كيى صفت ب ؟ پاك، مقدس اور نيك ساس تم كى صفت بناية-

كتاب خانه كلاس

بچه ها همه می خواستند بدانند ، چگونه می توانند در کلاس کتاب خانه ای درست کنند. به همین دلیل بابی صبری منتظر آمدن آموزگار بودند و همین که معلم شان به کلاس آمد همه ساکت سر جای خود نشستند.

آموزگار گفت: خوب بچه ها ، قرار است ، امروز ببینیم چگونه می توانیم در کلاس کتاب خانه کوچکی تشکیل بدهیم اگر بتوانیم چنین کاری بکنیم ، ممکن است کلاس های دیگر هم از ما تقلید کنند و با این ترتیب کم کم همه کلاس ها برای خود کتاب خانه ای تشکیل دهند.

من از مدیر دبستان اجازه گرفته ام که به دیوار رو برویی تخته ای بکوبیم تا بتوانیم کتاب های خود را روی آن بگذاریم. کدامیک از شما می تواند تخته و میخ و دیگر لوازم را باخود بیاورد. هر کس این کار را بکند اولین عضوکتاب خانه کلاس خواهد بود.

یـونـس دستـش را بـلند کرد و گفت : "آقا ، پدر من نجار است و گمان می کنم بتواند بیاید واین تخته را برای مان بکوبد.

بچه ها خیلی خوش حال شدند وبرای اولین عضو کتاب خانه کف زدند. سپس به
این ترتیب هریک از شما می تواند با خرید یک جلد کتاب از پنجاه جلد کتاب
استفاده کند. چون کلاس شما پنجاه شاگرد دارد. من از اکرم خواهش می کنم که
دفتری تهیه کند و در آن نام کتاب و نویسنده آن و نام کسی را که آن رابه کتاب خانه
اهداه می کند ، یادداشت کند.

سعید پرسید : آقا، اگر کسی در خانه خود کتاب هایی داشته باشد می تواند، یکی از

آن ها را بياورد.

آموزگاز جواب داد : البته ولمی بشرط ایس که اولاًبا اجازه پدر ومادر تان این کار را بکنید و ثانیا کتاب خیلی کهنه و پاره نباشد.

يوسف پرسيد : آقا، اگر كسي كتابي گرفت و آن راگم كرد، چه كنيم ؟

آموزگار جواب داد: حمید در دفتر دیگری نام کتاب و نام گیرنده آن را با تاریخ روزی که کتاب از کتاب خانه گرفته می شود می نویسد. اگر اتفاقاً کسی کتابی را گم یا پاره کرد، باید آن کتاب را بخرد و به کتاب خانه برگرداند. اما من یقین دارم از این اتفاق ها در کلاس ما خیلی کم پیش خواهد آمد. چون همه شما کتاب خواندن را دوست دارید و می دانید چگونه از کتاب نگه داری کنید تا پاره وگم نه شود.

فرهنگ

كتاب خانه : لاتبريي

درست كنند : بناكين

بى صبرى: بقرارى

همين که : جوني که

خوشحال : فوش

نجار : برهنی

كف زدند : انھول نے تالياں بجائيں

دفتری : ایکرجر ا

مى خواستند بدانند : جاناجا تحت

بہمین دلیل : ای وجہ

آموزگار : استاد

مدير دبستان: سکول کاميرُ اسرُ

عضو: ممبر،ركن

گمان می کنم : میرافیال ب

اهداء كند: تخدوك

پاره شدن : يهدونا

نگه داری : هاظت

تمرين

ا-فارى ميں جواب ديجيـ

۱- جرا شاگردان با بی صبری منتظر معلم شان بودند ؟

۲- در چه صورت ممكن بود، كلاس هاى ديگر از اين كلاس تقليد كنند ؟

٣- براي چه قرار شد كه بچه ها چند تا كتاب بخرند و به كتاب خانه اهداء كنند ؟

٤ - از كجامي توانستند بفهمند، كه كدام كتاب نزد كدام شاگرد است ؟

٥- چه قرار شد اگر كسي كتابي را گم كرد چه كند ؟

٢- خالى جگهيں پر تيجيـ

۳-می حواستند، بدانند ، می توانند ، درست کنند، نشستند ، گرفته ام اور حواهد بود کیے افعال بیں؟ ان کی گروان کیجے۔

٣-ان الفاظ كے متضا دالفاظ بتائے۔

بي صبري ، كوچك، روبرو ، خوشحال ،بخرد، نويسنده

پند و نصائح

هان، ای پسر عزیر دلبند بشنوز پدر نصیحتی چند می باش بعمر خود سحر خیز و زخواب سحر گهان بهرهیز پاکیز بشوی دست و رو را باید که بهاکیش بکوشی چون پاک و تمیز بود، زیباست نزد همه کسس عزیز باشی آماده خدمتش بجان باش ازگفته او مپیچ سررا ازیسادمبرتوشست و شورا از نرم وخشن هر آن چه پوشی گر جامه گلیم یا که دیباست چون با ادب و تمیز باشی با مادر خویش مهربان باش بسا چشم ادب نگر پدر را

چون ایس دوشوند از تو خرسند خرسند شود ز تو خداوند

(اين يرزا)

فرهنگ

هان: کلمتخدیر بخردار دلبند: جگرکاکارا سحر خیز: سحر کوفت اشخ ازیادمبر: مت بحول خشن: کهردرا پاکیش: اس کی صفائی خرسند: خوش دیبا: حریر (زمریشی کپرا) تمیز: صاف سخرا

نگو: دیکھ مپیچ سورا: سرکشی مت کر، نافرمانی مت کر گلیم: بھیر، بکری کے بالوں یاروئی کاموٹا کپڑا

تمرين

ا-فارى ميں جواب ديجيـ

١- اين شعر راكه گفته است ؟

۲ - این شعر برای که گفته است ؟

٣- چرا لباس را ، حتى اگر كهنه هم باشد، بايد پاكيزه نگه داشت ؟

٤- چرا بايد حرف پدر و مادر را گوش كرد ؟

٥- به نظر ايرج ميرزا چه كسى نزد همه عزيز است ؟

٢-مبيع كون سافعل ٢٠١١ كى كردان يجير-

٣- پاس ، در اورباغ سے اسم فاعل بناہے۔

الم-نرم ، خشن، قواعد كى روس كيابين ؟

۵- سحر خیز میں سحراسم ہے اور خیز امر۔ اسم اور امرال کرصفت مرکب بنتی ہے۔ اسی طرح " ول " کے ساتھ خواستن اور بستن مصدر سے فعل امر کا صیغہ واحد حاضر لگا کرصفت مرکب بنا ہے۔

فایده های صف بستن

ساعت هشت دانش آموزان با صف مرتبی به کلاس می رفتند. از آخر صف صدای گلزار شنیده می شد که گفت : "ای بابا ، این صف هم عجب درد سری شده است. اگرمی گذاشتند که بدون صف به کلاس برویم ، خیلی زود تر می رسیدیم". شاگردان وارد کلاس می شدند . وقتی که همه در جای خود قرار گرفتند، معلم که سخنان گلزار را شنیده بود ، پرسید: " بچه ها کدام یک از شما می تواند بگویدکه چرا ما صف می بندیم و اگر با صف به کلاس نیاییم چه می شود ؟ "

پروینز گفت: "آقا! من فقط این را فهمیده ام که هر وقت با صف حرکت می کنیم، کمتر کسی بزمین می خورد. لابد برای جلوگیری از این پیشامد هاست که صف می بندیم."

معلم گفت: "درست است. این بزرگ ترین فایده صف بستن در دبیرستان است. اگر خوب فکر کنید، می توانید به من بگویید که چرا در خیابان بزرگسالان هم صف می بندند، چه برای خریدن چیزی ، چه برای سوار شدن به اتو بوس ."

احمد گفت : "من می دانم چرا برای سوار شدن به اتو بوس صف می بندند، برای این که هر کس زود تر به ایستگاه آمده است ، زود تر سوار شود."

معلم گفت : "آفرین پسرم همین طور است. صف برای این است که مردم به نوبت بتوانند بلیط بخرند و به نوبت سوار اتوبوس شوند. پس یادتان باشد که هرگز وقتی که در صف ایستاده اید فشار نیاورید و بزور جای دیگری را نگیرید."

جمشید زیر لب گفت: "ای بابا ، چه کسی حوصله دارد این قدر صبر کند تا نوبتش برسد" معلم شنید و در جوابش گفت: "پسرم فایده صف بستن همین است که انسان عادت کند برای رسیدن به مقصود صبر و تحمل داشته باشد."

فرهنگ

صف بستن : قطار با ترهنا ساعت هشت : آ تُم كے

دانش آموز: طالب علم صف مرتبى: ايكم تظم قطار

درد سری : ایکمسیت

قرار گرفتند: وه بیم گ

كدام يك از شما: تم يس عون

فقط: صرف

به زمین خوردن : زین برگرنا

لا بُد : يقيناً

دبيرستان : بإئى سكول

خيابان : سُرُك

ايستگاه: اۋا،سيندېھېرنے كى جگه

بنوبت: بارى سے

يادتان باشد : آپوياور خ

بزور : زيردي

تحمل: برداشت

تانوبتش برسد: تاكاس كى بارى آجات

اگرمي گذاشتند برويم: اگرېمين جاندي

بدون صف : قطارك بغير

سخنان : باتين

مقصود: مقصد

حركت كردن : چلنا

جلوگیری : روک تهام

ييش آمد ها : حادثُ ، القاقات

بزرگ سالان: برای عمر کے لوگ

اتوبوس: اس

آفرین : ثاباش

بليط: ككث

فشار نياوريد : وهكيلومت

صىبر: انظار

تم ب

ا-فاري مين جواب ديجي

۱ - دانش آموزان به کجا می رفتند ؟

۲- گلزار در آخر صف جه می گفت ؟

٣- وقتي كه همه در حاي خود قرار گرفتند ، معلم چه پُرسيد ؟

٤ - جرا در ايستگاه أتوبُوس بايد صف بست ؟

٥ - معلم به حمشيد چه جوابي داد ؟

۲- دومرکب اشاری تلاش کر کے اپنے جملوں میں استعمال سیجیے۔ ۳- یا پچ فعلیہ جملے تلاش کر کے لکھیے ۔

الم - پرویز، حسین، حمشید، مرد ،زن ، پسر ، حامد ، مادر ، محمود ، پدر

مندرجه بالامین سے اسائے معرف و تکرہ چن کرا لگ الگ تیجیہ

۵- دانش آموزاور آموز گاراسم فاعل ہیں۔ایسے پانچ اسم کھیے اور انہیں اپنے جملوں میں استعال سیجیے۔

حافظ شيرازي

شهر شیراز ، یک قرن پس از سعدی، سخن سرایی دیگر را در دامانِ خود پروارند که هنوز، پس از قرن ها، شاعری چون اُو، بدنیا نیامده است. این شاعرِ بزرگ که غزل را به اوج کمال رسانده است ،حافظ است. حافظ شیرین سخن.

خواجه شمسُ الدین محمد حافظ در شیراز به دنیا آمد و در همان جا به تحصیلِ علم پرداخت و قرآن را حفظ کرد و به همین دلیل حافظ لقب یافت.

حافظ، برعکس شیخ سعدی، به سیر و سیاحت علاقه ای نداشت و به سبب دلبستگی شدید بـه وطـنـش هرگـز نخواست بـه مسافرت برود. او درباره شیراز میگوید :

خوشا شیراز و وضع بی مثالش خداوندا! نگه دار از زوالش

حافظ در سال ۷۹۱ هجری در گذشت و در شیراز به خاك سپرده شد. آرام گاه او را " حافظیه " می گویند که زیارت گاه همه ایرانیان است.

هیچ شاعری به اندازه حافظ در دل ایرانیان جای ندارد و محرم رازشان نیست. او شاعر امید بخش است و در هنگام سختی و مصیبت خوانندگان خود را در زندگی امیدوار می کند و درس تسلیم و رضا را داده روح آنان را آرامش می بخشد و به آن ها یاد می دهد که چه طور آسایش هر دو جهان را به دست بیاورند. او می گوید :

> یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان ، غم مخور رضا به داده بده و ز جبین گره بگشا که برمن وتو د راختیار نگشاده است آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

مردم از دیبوان حافظ فال می گیرند به همین مناسبت او را لقب لسّان الغیب هم
داده اند. دیبوان حافظ معروفترین کتب فارسی است و در ایران کمتر خانه است که
دیبوان مزبور در آن یافت نشود. اشعار حافظ به زبانهای مختلف ترجمه شده و
دانشمندان بر دیبوان او شرح ها نوشته انداشعار حافظ از فصاحت و بلاغت و
مطبوع است که نظیر آن درسخین شعراء دیگر کمتر دیده می شود صاحبان ذوق
حافظ را از تمام غزل سرایان فارسی زبان مقدم می شمرند.

فرهنگ

سخن سرايي ديگر : كوئي اور شاعر

بىزرگ : عظیم

غزل سرايان : غزل گوشاعر

خوشا : كلمتحين

بخاك سيردن : وفن كرنا

باندازه حافظ : مافظ جتنا

آ رامىش : حكون

به دست بیاورند : عاصل کریں

ديوان مزبور: مُدُوره ديوان

مطبوع: پنديه

احزان : حزن (لمال، وكه) كى جمع

گيتي : ويا

مروت : مهربانی

كمتر ديده مي شود : كم ي وكمال وي ي

مقدم مي شمرند: ترجي ويتي

قرن: صدى

به دنیا نیامده است : پیرانبین مواے

اوج كمال : كمالكي ائتما

علاقه اي : كوئي دلچيي

در گذشت : فوت موا

آرام گاه: مقبره، مزار

خوانندگان : قارئين، يرصفوال

یاد می دهد : کماتاب

فال مي گيرند: فال تكالح بين

لسّان الغيب: غيب كازبان

کلبه: جمونیری

جبين : پيثاني

حرف: لقظ، بات

مدارا: تواضع، درگذر

نظير: مثال

شيرين سخن: شيرين گفتار: ميشي ميشي باتي كرنے والا

تمرين

ا- به دنیا آمدن، به اوج کمال رساندن، تحصیل علم پرداختن، حفظ کردن، لقب یافتن، علاقه داشتن اور درس دادن کوماضی قریب کے ساتھ گردان بتایئے۔ ۲- " در گذشت "، " بیشترین "، " امید "، " سختی " اور غم کے متضا والفاظ کھیے۔

پند عقاب به بچه خویش

دل شیر دارند و مُشت پرند جسور و غیور و کلان گیر باش دلیر و دُرُشت و تنومند زی زسنگینی ومحنت و پُردمی است نشیمن به شاخ درختی مگیر که داریم در کوه و صحرا بهشت که پهنای گردون خدا داد ماست نکو باش و پند نکویان پذیر (علاماقال)

تودانی که بازان زیک جوهر اند نکو شیوه و پخته تدبیر باش نگه دار خود را و خورسند زی نصیب جهان آنچه از خرمی است چدین یا د دارم ز با زان پیر گذامی نگیریم در باغ و کشت ز روی زمین دانه چیدن خطاست ز دست کسی طعمه ی خود مگیر

فرهنگ

نكوشيوه: الجهد ستوروالا، خوش كردار

خورسندزى: فوش وفرم زندهره

خرمى: فوشى

كلان: برا، بزرگ، اونيا

پُر دَمی : جدوجهد، جر پورکوشش

پهنای گردوں : آسان کی وسعت

مشت پرند : مشی بحرید بی

نگه دار خود را: خودکولیودی رکه،خودداره

تنومند: طاقت ور

جسور: بهادر،ولير،شجاع

سنگینی: متانت، نجیرگی، وقار

كنامى : ايك آشيانه (محكانا)

طعمه خود: اينالقم

تمرين

ا-فارى من جواب ويجير

١- " دل شير دارند و مُشتِ پرند " يعني چه ؟

۲- آنجه از خرمي نصيب جهان است چيست ؟

٣- عُقاب از بازان پير چه ياد دارد ؟

٢-پند عقاب ، دل شير، بازان پير ، كيےكيےمركبات بي ؟

٣- دانى ، باش ، زى ، نگيريم، مگير اور پذير كيافعال بين ان كينا نكاطريقه كيا ي ؟

٧- واحد سے جمع اور جمع سے واحد بنائے۔

بازان ، حوهر ، شير ، تدبير ، نكويان

كار خويش بدستِ خويش

دو بلدر چین با جوجه های خود در کشت زاری زندگی می کردند. رُوزها به صحرا می رفتند و شبها به لانهٔ خود بر می گشتند. به جوجه ها سپُرده بودند که هر چه در روز بینند و شنوند، شب به آنها بگویند.

شبی جوجه ها به پدر و مادر خودگفتند: امروز صاحب کشت زار پسرش را نزد همسایه ها فرستاد و خواهش کرد که فردا حاصلش را درو کنند. مادر جوجه هاگفت: نترسید، فرداکسی برای درو نخواهد آمد و لانهٔ ما خراب نخواهد شد.

شبِ دُوُم جوجه ها گفتند: امروز هرچه برزگر و پسرش بانتظار نشستند، کسی نیامد. برزگر پسر را نزد خویشان خود فرستاد که خواهش کند، تا فردا به کمک آنها بیایند و باهم کشت را دِرَو کنند. مادر جوجه ها گفت: نترسید فردا هم کسی نخواهد آمد و آشیانهٔ ما بر جای خواهد ماند.

شب سوم جوجه ها گفتند: خویشان برزگر هم نیامدند و کسی به او کمک نکرد. اما شنیدیم که برزگر به پسرش گفت: دیگر نباید به انتظار این و آن بمانیم، داسها را تیز می کنیم و فردا خودمان کشت زار را دِرَو می کنیم.

مادر جوجه هاگفت: دیگر جای ماندن نیست. فردا لانه ما خراب می شود. باید هر چه زود تر به فکر آشیانه دیگری باشیم.

جوجه ها تعجب كردند و از مادر دليل حرفش را پرسيدند.

مادر گفت: تما وقتی که دهقان به امید این و آن نشسته بود ، برای ما خطری وجود نداشت. اما همین که قرار شد ، خودش کار را انجام بدهد، فهمیدم ، اینجا دیگر جای ما نیست.

فرهنگ

جوجه ها : چوزے

کشت زار: کھیت

سپرده بودند: انبول في سوني ركماتما

حاصل : پیداوار، یہاں پر کی ہوئی فصل مراد ہے

خراب : تباه، برباد

۳ هرچه زود تر: جتنی جلدی موسکے

همين كه قرار شد : جونبي طيايا

بلدر چين : بير

برزگر : کسان

لانه: آشانه، گونسلا

صاحب: ما تك

دِرُو كنند: كاليس (فصل)

برجای خواهد ماند: این جگه پررے گا کمک: مو

داسها: درانتال

حرفش : اس كابات

تمرين

ا-فارى ميں جواب ديجيـ

۱ - بلدر چین ها در کجا زندگی می کردند ؟

۲-بلدر چين ها به حوجه هاي خود چه سپرده بودند ؟

٣- شب اول ، حوجه به پدر و مادر خود چه گفتند ؟

٤ -مادر شان چه جواب داد ؟

٥ - از اين درس چه نتيجه مي گيريد ؟

۲-اس داستان کا خلاصہ فاری میں لکھیے۔

٣-بر مي گشتند، سپرده بودند، مي بينند، بگويند، گفتند، انترسيد اور نحواهد آمد

کیے افعال ہیں؟ ان کے صینے بتا ہے اور ان کی گردان کیجے۔ ۳- خالی جگہیں بریجھے۔

- دو بلدر چين در کشت زار	او می کردند.
ا- روزها به صحرا	بر می گشتند_
۱- په جوجه ها که هر چه می	ى يېنند و شپ شپ
گ بند _	

بفرمایید بخندیم جهان گرد و مردِ اصفهانی

جهان گردی برای بازدید آثار تاریخی به اصفهان رفته بود. یکی از اهالی آن شهر را برای راهنمائی خود انتخاب کرد و در راه به او گفت: " بیا باهم سؤال و جواب کنیم، و هر کدام از ما دو نفر که نتوانست جواب بدهد، به دیگری ده تومان بپردازد."

اصفهانی گفت: "این شرط عادلانه نیست ، چون شما دنیا دیده هستید و همه چیز را می دانید. بهتر است هر سؤال را که شما نتوانستید جواب دهید ده تومان بدهید و من اگر نتوانستم جواب بدهم، پنج تومان بدهم."

جهان گرد موافقت کرد و گفت: "حالا سؤال بکن ـ" اصفهانی گفت: آن چه مرغی است که در هوا دو پا دارد و وقتی به زمین می نشیند یک پا بیشتر ندارد؟" جهان گرد پس از مدتی تفکر گفت: "من نمی دانم ، بیا این ده تومان را بگیر" پس از آن به اصفهانی گفت: "حالا خودت بگو ، آن چه مرغی است ؟" اصفهانی جواب داد: "من هم نمی دانم ، بیا این پنج تومان را بگیر."

پسر با انصاف

قطار راه آهن فقط سه دقیقه در ایستگاه توقف می کرد. وقتی قطار ایستاد، یکی از مسافران از پنجره خم شد. پسرکی را که در ایستگاه بود صدا زد و گفت: "پسر جان ، این یک تومان را بگیر و برای من یک دانه پرتغال بخر" و برای آنکه به پسرك مُزدی داده باشد ، گفت: " بیا این یک تومان را بگیر و برای خودت هم یک دانه بخر."

پس از دو دقیقه هنگامی که قطار در حال حرکت بود ، پسرك دوان دوان بازگشت و در حالی که مشغول پوست کندن یک پرتغال بود ، یک تومان به مسافر پس داد و گفت: "آقا من آدم درستی هستم. بفرمایید ، این یک تومان را بگیرید. چون پرتغال ها تمام شده بود ، فروشنده بیش از یک پرتقال نداشت."

حساب سیب

روزی مهمانی پسر صاحب خانه را نزد خود خواست ، او را نوازش کرد و از او پرسید: جمشید جان ، امسال ، شنیده ام ، می خواهی کلاس دوم را امتحان بدهی، لابد درس هایت را خوب یادگرفته ای ؟"

جمشیدگفت: "بله ، من از حمید هم که از همه بزرگ تر است ، بهتریاد گرفته ام ." مهمان پرسید: "خوب اگر شش دانه پرتغال داشته باشی و سه دانه دیگر هم. به تو بدهند، چند پرتغال خواهی داشت؟"

جمشید فکری کرد و گفت: "چه عرض کنم آقا! ما در دبستان همیشه با سیب حساب می کنیم نه با پرتغال."

فرهنگ

ریال: ایرانی سکہ جوتقریبادی سے کے برابر ب

پرنده : ایک برنده

قطار راه آهن : ٹرین، رس گاڑی

ایستگاه : آشیش

پسركى: ايك چهوالركا

هنگامی که : جبکه

پوست كندن : چهلكاأتارنا

لابُد : يقيناً

دبستان: يراتمري سكول

جہان گردی : ایکسیاح

عادلانه: مصفانه

تفكر : سوچ بيجار

دقيقه : منك

توقف كودن: تهرنا، ركنا

پرتغال : مالثا

حرکت کردن : طنا

نوازش كردن : پياركرنا

فكرى كرد: دراسويا

برای بازدید آثار تاریخی : تاریخی مقامات کی سرکے لیے

تومان : ارانی سکہ جودس ارانی ریال کے برابر ب

تمرين

ا-فاري مين جواب ديجير

١ - حهان گرد به راهنما چه گفت ؟

٢ - بحرا اصفهاني اين شرط را عادلانه ندانست ؟

٣- هنگام توقف قطار جرا مسافر به پسرك يك تومان داد ؟

٤ - حمشيد در جواب سئوال مهمان چه گفت ؟

۲ - فروختن سے فروشندہ اسم فاعل ہے۔ ایسے ہی فرستادن اور پریدن سے اسم فاعل بنا ہے۔

٣- "دوان" قواعد كى روس اسم حاليه ب-خنديدن اورگريستن ساسم حاليه بنايئ-

۳- فاری میں ترجمہ کیجے۔

ا-میں تاریخی مقامات کی سیر کے لیے لا ہور گیا ہوا تھا۔

٢- يس نے اينے دوست كو ٢٠ رويے ادا كيـ

٣- يَاحَ نِهُ كَهَا "ابْتُمْ خُودِ بَى بِتَا وُوهِ كُونِ سَايرِ نَدُهِ ہِے؟"

٨٠- كارى لا جور شيشن برصرف يندره منت كفيرى-

۵-بيدوروپ كاورمير ك ليح چارما كشالا-

بابای ملّت (مکالمه)

به مناسبت روز تولد قانداعظم تمام مدارس و اداره های دولتی تعطیل است. سایر اعضای خانواده آقای محمود پس از صرف صبحانه هنوز گرد میز غذا نشسته اند.

"آقای محمود : بچه های عزیز! می دانید امروز چرا همه جا تعطیل است ؟ مسعود : پدر جان! امروز روز تولد" بابای ملت" است و علت تعطیل این است که فرد فرد ملت پاکستان که مثل فرزند اوست ، روز تولدش را جشن بگیرد.

مودود : پدر جان! "بابای ملت " یعنی چه ؟ چرا مردم قائداعظم را " بابای ملت " می گویند ؟

فرزانه : بابا جان! این سوال که خیلی ساده است ، اجازه بفرمایید که من به پرسش مودود پاسخ بدهم.

آقای مسعود : خواهش می کنم ، بفرمایید ـ چون شما بزرگ تر از خواهران و برادران خود هستید . اُمیدوارم می توانید جواب مناسب به این سوال بدهید.

فرزانه : مودود جان ! "بابای ملت " یعنی پدر قوم. می دانید که همه ما درخانه ای زندگی می کنیم که درآن به بابا جان از همه بیشتر احترام می گذاریم و او را نسبت به سایرین زیاد تر دوست داریم.

مودود : بلى خواهر جان !كاملاً درست است.

فرزانه : عزیزم ! باید بدانید که مایک خانه بزرگ تر هم داریم.

دردانه : خواهر عزیزم! ممکن است بفرمایدکه منظور شما از خانه بزرگ تر چیست؟ فرزانه : این خانه بزرگ میهن عزیز ما پاکستان است. مردم پنجاب ، سنده ، بلوچستان و سرحد ، در این خانه بزرگ باهم برابر و برادر و مانند اعضای یک خانواده ای بزرگ باشند. قانداعظم محمد علی جناح مثل پدر این خانواده بزرگ هستند.

برای همین است که پاکستانیان او را مثل پدر مهربان خود دوست دارند و اورا " بابای ملت " می گویند.

آقای محمود : آفرین دخترم پرسش مودود را با نهایت سادگی و به نحو احسن جواب دادید

فرزانه : متشكرم پدر جان ! در واقع اين مادر جان و شما هستيد كه اين چيزها را به من ياد داديد.

خانم محمود : ببخشید آقا، یادتان هست که امروز ساعت ده برای شرکت در جلسه سخنرانی می روید ؟

آقای محمود : برای یادآوری ممنونم.

مسعود : پدرجان این جلسه به مناسبت روز تولد "بابای ملت " است.می توانم من هم همراه شما بروم ؟

آقای محمود : باکمال میل.

مودود : با با جان! من هم مي خواهم در اين جلسه بروم.

آقای محمود : من خودم می خواهم که شما حتماً بروید تا راجع به قانداعظم اطلاعات بیشتری به دست بیاورید. خوب در ظرف نیم ساعت آماده بشوید. الآن ساعت نه هست ، نه ونیم راه می افتیم .

مودود : چشم پدر جان .

(دكترآ فأباصغر)

فرهنگ

چشم: بهتاچها

نه و نیم: ساز هنو

حرف می زنند: باتی کرر به بی

علت تعطیل: چهنی کی وجه

جشن بگیرد: جنن منائے

پاسخ: جواب

احترام می گذاریم: احرام کرتے بی

نسبت به سایرین: دوسرول کی نبت

به نحو احسن: بطریق احن عموطریتے ہے

یاددادید: آپ نے کھایا

سخنرانی: تقریر

سخنرانی: تقریر

حتماً: ضرور

به دست آوردن : عاصل كرنا

ا لآن : أس ونت

راه می افتیم: چل پڑیں گے

بابای ملت : قوم کاباپ

اداره های دولتی : سرکاری دفاتر

پس از صرف صبحانه: ناشتر نے کابعد حرف می زنند: باتی کرد ہیں

بچه های عزیز : پیارے بچو

مثل فرزند: اولادكي طرح

پرسش : سوال

باباجان: ايوجان

دوست داريم : بمعزيزركتين

كاملا: بالكل

آفرين : شاباش

در واقع : درحقیقت

ببخشيد آقا : معاف يجي كاجناب

البته: يقينا

اطلاعات بيشترى : اورزياده معلومات

ساعت نه : نوکے

خوب در ظرف نيم ساعت : ايجاتوآ ده گفت كا تدراندر

به مناسبت روز تولد: يم پيائش كى مناسبت _

ساير اعضاى خانواده: گرائے كتمام اراكين

فرد فرد ملت پاکستان : پاکتانی قوم کاایک ایک فرد

بابای ملت یعنی چه: باباے مت کیامراد ہے؟

اتحاد مسلمانان جهان

مرحباای تاج داران گرامی مرحبا می کشد جاروب درراه شما مرگان ما آمد آن روزی که مامی خواستیم از کردگار یادده مر مومنان را باز درس اتحاد ای خوشابیدار گشته مسلم از خواب گران اختران نو رافشانیم از یک آسمان در گلستان محبت صورت گلدسته ایم در همه آفاق فخر اُمتان هستیم ما گردش ایام بادا سازگار مومنان ظلمت باطل بپیش نورحق شرمنده باد (مانقائیران بیش نورحق شرمنده باد مرحبا ای راهنمایان گرامی مرحبا فرش گشته زیر پاهای شما چشمان ما شد زمین پاک رشک آسمان از افتخار ای خدا در اهل ایمان زنده کن روح جهاد اتحاد اهل ایمان فتح را روشن نشان ما همه گل های خندانیم از یک بوستان ما همه در رشته اسلام باهم بسته ایم پیروان خاتم پیغمبران هستیم ما پرچم اسلام بادا سرفراز اندر جهان تا ابد خورشید اسلام ای خدا تابنده باد

فرهنگ

فرش گشته : بَچِهُ كُنُنُ

مژگان : کپکیں

گل های خندان : کطے(بنتے) ہوئے پھول

رشته اسلام : اسلام ی دوری

مرحبا: فوش آمريد

جاروب: حجاڑو

خواب گران : گری نیند

بوستان : باغ

خاتم پيغمبران: يغمرآ خرالزمان، فاتم الانبياء حفرت محر

ختران نور افشان : روشى بميرن والستارك

ظلمت باطل : کفرکی تاریکی مر : کلمه زائد جوشعر میں محض وزن برقر ارر کھنے کے لیے استعال ہوتا ہے

تمرين

ا-فارى مين جواب ديجي

١ - موضوع اين منظومه چيست ؟

۲- شاعر در این منظومه چه کسانی را مورد خطاب قرار داده است ؟

٣- منظور شاعر از زمين پاك جيست ؟

٤ - مفهوم كلي بيتِ زير چيست ؟

ما همه گل های خندانیم از یك بُوستان

اختران نور افشانيم ازيك آسمان

۲-اس نظم کے تمام اشعار کامفہوم فاری نثر میں کھیے۔

٣-درج ذيل الفاظ ك واحداورجع تحرير يجير

راهنمایان ، پیروان ، مزمحان، فرش، روح ، درس، نور

٣-مندرجه ذيل الفاظ كمتضا دالفاظ بتأيية -

زمین، پاك ، روز، مومن، روشن ، بیدار، محبت، سرفراز، ابد

۵-مندرجه ذیل الفاظ کے ہم معنی الفاظ بتائے۔

مرحبا، گرامی ، اختران، نور ، گلستان ، رشته، محبت

دوست نادان

مردی خرسی داشت مرد و خرس چون دودوست باهم مهربان بودند. روزی از روزهای گرم تابستان ، مرد خسته از کار به خانه برگشت و در سایه درختی خوابید خرس در کنارش نشست تا مگسها را از او دور کند. در این میان مگس لجوجی پیدا شد که هرچه خرس او را می راند، برمی گشت و باز بر صورت مرد می نشست و آزارش می داد. خرس خشمگین شد. رفت و سنگ بزرگی آورد. چون مگس باز گشت و بر صورت مرد نشست. خرس سنگ بزرگ را برداشت و با قوت برمگس کوبید تا دیگر دوستش را آزار ندهد. سنگ چنان با شدت بر سرمرد بیچاره فرود آمد که مغزش را پریشان کرد.

این که می گویند: "دشمن دانابهتر از دوست نادان است" اشاره به این حکایت است.

فر هنگ

خرسى: ايكريج

خسته: تهكا بوا

كوبيد: د مارا

پریشان کود: کمیرویا

تابستان : موسم گرما

مگس لجوجي : ايك دُهيك كلمي

فرود آمد : گرا

تمرين

ا-فارى ميں جواب ديجيـ

١- آيا مرد و حرس باهم دشمن بودند ؟

۲- چرا مرد در سایه درخت حوابید ؟

٣- چه چيز مرد را آزار مي داد ؟

٤ - عرس سنك بزرك را براي چه آورد ؟

٥- آيا حرس مي حواست مغز مرد را پريشان بكند ؟

٢- يه كهاني الشيخ الفاظ مين لكھيے-

۳-"این حکایت" مرکب اشاری ہے اس میں اسم اشارہ قریب استعال ہوا ہے۔ آپ اسم اشارہ بعید کے

ساتھ یا نچ مرکب اشاری بناہے اور انہیں جملوں میں استعال کیجے۔

سم-اسسبق میں سے پانچ اسم صفت چن کر جملوں میں استعال کیجیے۔

۵-"دوووست " كيمامركب بالي يافي مركب كهي -

٧- "مردى" اور " خرسى " من حرف " ى " يا يكره يا وحدت كطور براستعال بوا إوركوكى

ياايك كمعنى دروباب-اسبق من ايسالفاظ كي نشائد بي تيجي-

تاريخ پاكستان (مكالمه)

(زنگ تاریخ است. معلم تاریخ هنوز نیامده است. شاگردان کلاس هشتم سر و صدا می کنند. یک دفعه معلم وارد کلاس می شود. همه سرجای خودشان بلند می شوند) معلم: بفرمایید بچه های عزیزم (وقتی همه می نشینند) می دانید که فردا به مناسبت روز پاکستان تعطیل است. به همین مناسبت موضوع درس امروز ما تاریخ پاکستان است. همه شما تاریخ پاکستان خوب بلد هستید. می خواهم شما را امتحان کنم و ببینم که هر چه من به شما یاد دادم ، یادتان هست یا نیست ؟ آیا برای امتحان حاضرید ؟

همه باهم: حاضريم.

معلم: بسیار خوب! آقای اکرم ـ ممکن است بفرمایید که پاکستان کی به وجود آمد؟
اکرم: معلوم است که پاکستان روز چهاردهم اوت ۱۹۶۷ میلادی به وجود آمد.
اسلم: آقای استاد! در حقیقت پاکستان همان روز به وجود آمده بود که نخستین
کسی در این شبه قاره مشرف به اسلام شده بود.

معلم : آفرین! آقای سلیم شما بفرمایید که نخستین بار چه کسی در شبه قاره پاکستان وهند سلطنت اسلامی را بنا نهاد ؟ سلیم: محمد بن قاسم در سال ۹۲ هجری در واقع او بنیان گذار سلطنت اسلامی در این شبه قاره بود برای اینکه او بود که زمینه را برای فاتحان بعدی مانند سلطان محمود غزنوی و سلطان محمد غوری هموار ساخت.

معلم: بارك الله! واقعاً همينطور است ولى در اينجا بايد توضيح بدهم كه حكومت محمد ابن قاسم منحصر به سند و تابع خلافت اموى دمشق بود. سلطان محمود غزنوى كه در سال ۲۲۱ هجرى وفات يافت، فقط پنجاب و سند را جزو سلطنت غزنى قرار داد. سلطان محمود غورى در سال ۵۸۸ هجرى دهلى را نيز فتح نمود ولى او نيز تابع برادرش سلطان غياث الدين محمد غورى بود كه حاكم غور بود. حالا بفرماييد كه بُنيان گذار سلطنت مستقل اسلامى كه بود ؟ اين سلطنت كى بوجود آمد و منظور از سلاطين دهلى چيست؟ آقاى كليم شما بفرماييد.

کلیم: بنیان گذار سلطنت مستقل اسلامی در شبه قاره سلطان قطب الدین ایبک بود که در سال ۱۰۲ هجری آن را بُنیان گذاری کرد. منظور از سلاطین دهلی سلاطینی هستند که تا رُویِ کار آمدن تیموریان یا مغولان بر سریر سلطنت دهلی حکمفرمایی کردند. این سلاطین بقرار زیر اند. غلامان ، خلجیان، تغلقان، سیّدان و لودیان. دوره سلطنت سلاطین دهلی از ۲۰۲ تا ۹۲۲ هجری می باشد.

معلم: احسنت! واقعاً تاريخ پاكستان را خوب حاضر كرديد. حالا آقاي نديم شما

بفرمایید که بعد از دوره سلاطین کدام دوره است؟ این دوره تا کجا طول کشید؟ مهمترین شاهنشاهان این دوره کدام بودند؟ آخرین پادشاه این دوره که بود؟ او کی و توسط چه کسانی از تخت سلطنت برکنار گردید؟

ندیم: جناب استاد! بعد از دوره سلاطین دوره تیموریان یا دوره مغولان است.
مهمترین شاهنشاهان این دوره ظهیرالدین محمد بابر، نصیر الدین محمد همایون،
جلال الدین محمد اکبر، نور الدین محمد جهانگیر، شهاب الدین محمد شاهجهان و
محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بودند. آخرین پادشاه این دوره سراج الدین
بهادر شاه ظفر بود که در سال ۱۲۷۶ هجری ۱۸۵۷ میلادی توسط انگلیسی ها از
تخت برکنار گردید.

معلم : آقای ادریس! شما بفرمایید که آیا با برکنار شدن بهادر شاه ظفر سلطنت مستقل ، اسلامی شبه قاره خاتمه پیدا کرد؟

ادریس: بله قربان. بطور موقت که سلطنت مستقل اسلامی خاتمه پیدا کرد ولی فقط نود سال بعد از آن در قسمت شمالی غربی و شرقی شبه قاره به سعی و کوشش قانداعظم روز چهاردهم اوت ۱۹٤۷ میلادی دوباره به صورت پاکستان به ظهور رسید.

معلم : (وقتیکه به ساعت نگاه میکند) آفرین بر شما بچه های عزیزم! من خیلی

خوشحالم که درسِ مربوط به تاریخ پاکستان را آنطوریکه باید و شاید حاضر کرده اید. حالا که وقت درس امروزی تمام شده است. ان شاء الله در آینده نیز این موضوع را ادامه خواهیم داد. خدا نگهدار شما.

(دكتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

سر و صدا : شور و غوغا

بُلند مي شود: كر بوجاتي

به همین مناسبت : ایمناسبت

یاد دادم : یس نے کھایا

حاضر : آماده ، تيار

گى : ك

ميلادي : عيوي

شبه قاره : يرصغر

بنای نهاد : بنیادرکی

در واقع : در قیقت ، حقیقت میں

توضيح بدهم : وضاحت كرول

منظور: مراد

روی کارآمدن : برمراقدارآنا

حكمفرمايي : عكومت

احسنت : ثاباش

دوره : عبد ، دور

زنگ تاريخ : تاريخ كي مخنى، يريد

يك دفعه : اجاك، تا كباني طورير

بفرماييد: بينية تشريف ركي

بلد هستند: تم جائے ہو

يادتان هست : حميس اوے

همه باهم: سبال كر

أوت: آكت

نخستين كسى : سب ببلاقض

آفرين : ثاباش

بنيان گذار : باني، بنيادر كيفوالا

بارك الله : ثاباش

مستقل: فودمخار، آزاد

بنیادگذاری کرد : بنیاوژال

سويو : تخت

بقرارزير: حب ويل

كدام: كونيا